

## تفسیر المیزان ۱۵ آیات ۱۸۱ ال عمران تا آیه ۳۳ سوره

نساء

صفحه ۷۴ قرآن

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱)

این آیات مرتبط به ما قبل است، چون آیات سابق هم‌اشار در این مقام بود که مردم را

برای جهاد با جان و مال خود در راه خدا برانگیزاند و تشویق کند، و از سستی و فشل و بخل بر حذر بدارد و این معانی کاملاً با آیات مورد بحث که سخن از گفتار یهودیان دارد مرتبط است، چون یهودیان گفته بودند خدا فقیر است و ما همه اغنیائیم و از این گذشته امور را علیه مسلمین واژگونه می‌کردند، و آیات خدای را تکذیب می‌نمودند و آنچه خدا از ایشان به عنوان پیمان گرفته بود که برای مردم بیان کنند بیان نکردند، بلکه در مقابل، سرپوش روی آن گذاشته و انکار و کتمان‌ش کردند، اینها است مطالبی که در این آیات آمده که هم از نظر آنچه گفتیم مرتبط با آیات قبل است و هم از این جهت که خود مایه تقویت قلوب مؤمنین، در برابر استقامت و صبر و ثبات گذشته، و هم بر انفاق در راه خدا تشویقشان می‌کند.

[سخن یهود که گفتند: خدای شما فقیر است و ما توانگریم]

(لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ) گوینده این سخن یهود است، به قرینه اینکه در ذیل آیه، مساله پیغمبرکشی را ذکر می‌کند که کار یهودیان است و همچنین در دو آیه بعد سخن یهود را نقل می‌کند که گفتند:

خدای ما عهد کرده که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم ... .

یهودیان وقتی این سخن را گفتند که امثال آیه(مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهُ قَرَضاً حَسَناً ... ) را شنیدند، اتصال این سخن به آیه قبل هم که می‌فرماید(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ ...) تا اندازه‌ای بر این معنا شهادت می‌دهد.

(سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ...) مراد از کتابت آنچه گفتند ضبط و حفظ و جلوگیری از محو آن است، و نیز ممکن است که مراد این باشد که ما سخن یهود را در نامه اعمالشان می‌نویسیم و برگشت هر دو به يك معنا است و مراد از کشتن انبیا بدون حق این است که اگر انبیا را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند که مثلاً فلان شخص پیغمبر خدا است و یا سهو می‌کردند، و یا به خطا می‌رفتند، می‌توانستیم بگوئیم که کشتن به حق بوده، ولی یهودیان، پیغمبران را با علم به اینکه پیغمبرند کشتند، پس کشتنشان به غیر حق بود،

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا نُونٌ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقْرَبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳)

(ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ ...) یعنی این عذاب حریق به خاطر اعمالی است که از پیش برای خود فرستادید، و اگر اعمال را به آیدی- دست‌ها نسبت داده، برای این است که غالباً دست وسیله تقدیم است، و جمله(وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) عطف است بر جمله ما قدمت ... و می‌خواهد مساله کتابت و عذاب را تعلیل نموده، بفرماید ننوشتن و ثبت نکردن اعمال بندگان، اهمال ورزیدن در نظام اعمال است و این خود ظلم بسیار و ستم بزرگی است، چون اعمال بندگان یکی دو تا نیست و بندگان هم يك نفر و دو نفر نیستند، پس ننوشتن اعمال بندگان ظلمی بزرگ است و

در این صورت خدای تعالی ظلام به بندگان خواهد بود و خدا منزله از چنین ظلمی است.

**(الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا ...)** این آیه شریفه صفت همان کسانی را بیان می‌کند که در آیه قبلی سخن از آنان به میان آمده بود و کلمه: عهد بمعنای دستور است، و کلمه قربان به معنای هر نعمتی و هر آن چیزی است که با پیشکش کردن و هدیه کردن آن، به مقام بالایی، تقرب به آن مقام پیدا می‌کنیم، و در جمله (تَأْكُلُهُ النَّارُ) - آتش آن را بخورد اکل کنایه از سوزاندن است و مراد از اینکه فرمود (قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي ...)، امثال زکریا، یحیی و سایر انبیایی است که به دست همین یهودیان کشته شدند.

**فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ (۱۸۵)**

**(فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ ...)** این آیه رسول خدا را که از تکذیب کفار رنج می‌برد تسلی خاطر می‌دهد و کلمه زیر جمع کلمه زبور است، و زبور به معنای کتابی است که مشتمل بر حکمت‌ها و مواظب باشد و منظور از آن و از کتاب منیر کتابهایی از قبیل کتاب نوح، صحف ابراهیم، تورات و انجیل است.

**[يك استدلال بر وجود عالم برزخ]**

**(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ...)** این آیه شریفه مشتمل است بر وعده به مصدقین و تهدید به مکذبین و مطالبش با حکمی عمومی و حتمی در باره هر جاندار آغاز شده و آن حکم مرگ است، و مصدر توفیة که فعل توفون از آن گرفته شده به معنای پرداختن بطور کامل است و به همین جهت بعضی از مفسرین با این آیه استدلال کرده‌اند بر وجود عالمی بین دنیا و آخرت (بنام برزخ) برای اینکه دنبال جمله

مورد بحث می‌فرماید: تنها جزای کامل و تام و تمام شما، در قیامت داده می‌شود، بنا بر این معلوم می‌شود در عالمی دیگر، قبل از قیامت جزا هست ولی بطور توفیه و تام و تمام نیست و این استدلال، استدلال خوبی است و کلمه زحزحه که مصدر فعل مجهول زحزح است، به معنای دور کردن است، البته در اصل معنایی دیگر داشته و آن این است که چیزی را به عجله و پی در پی به سوی خود بکشی و کلمه فوز به معنای رسیدن و دست یافتن به آرزو است، و کلمه غرور هم می‌تواند مصدر باشد برای غریغر، و هم می‌تواند جمع باشد برای کلمه غار که اسم فاعل از همان ماده است.

**(الْتَّبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶))**

**(الْتَّبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ...)** کلمه ابلا که مصدر فعل مجهول تبلون است، به معنای آزمایش است، خدای تعالی بعد از آنکه جاری شدن سنت بلا و ابلا را بر مؤمنین ذکر کرد و بعد از آنکه گفتار یهود را که می‌توانست باعث سستی عزم مؤمنین شود خاطر نشان ساخت، اینک در این آیه به ایشان خبر می‌دهد به اینکه این بلای الهی و این سخنان دردآور اهل کتاب و مشرکین در باره مؤمنین تکرار خواهد شد و بزودی مؤمنین با این سخنان بسیار روبرو می‌شوند، تا جایی که گوششان پر شود، پس بر مؤمنین است که در برابر آن بلای الهی و این گونه سخنان اهل کتاب و مشرکین صبر کنند، و تقوا پیشه سازند، تا خدای تعالی از لغزش و سستی حفظشان فرماید، و هم چنان دارای عزم و اراده بمانند و این خود اخبار قبل از وقوع است، تا استعداد و نیروی خود را برای بر خوردن با آن آماده سازند، و روغن آن را بر تن خود بمالند.

و در جمله **(وَ لَتَسْمَعَنَّ)** ... **(أَذًى كَثِيرًا)** بجای اینکه بفرماید از اهل کتاب چه‌ها خواهید شنید، شنیدنیها را نام نبرد و، بجای آن کلمه اذی کثیرا را آورد، و فرمود

بزودی از اهل کتاب اذیت‌ها بسیار خواهید شنید، و این از باب به کار بردن اثر است مجازاً در جای مؤثر.

### صفحه ۷۵ قرآن

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ  
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)

(وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ) کلمه نبذ به معنای طرح و دور انداختن چیزی است، و این کلمه مثلی است که در مورد ترك و بی اعتنایی استعمال می‌شود، هم چنان که در مقابل آن یعنی در مورد اعتنای به امری و گرفتن و ملازمت آن جمله «نصب العین» را به عنوان مثل استفاده می‌کنند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا  
تَحْسَبْنَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ  
الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

(لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا ...) بما اتوا یعنی به آنچه از مال که خدا به ایشان انعام فرموده و لازمه آن مال دوستی و بخل ورزیدن از انفاق آن است، و کلمه مفازة به معنای نجات است و اگر می‌فرماید این طایفه از مردم که علاقه شدید به مال و جاه دارند هلاک می‌شوند، برای این است که دل‌هایشان وابسته و علاقمند به باطل است، و دیگر حق بر آنان ولایتی ندارد.

خدای تعالی بعد از بیان این نکته داستان مالکیتش نسبت به آسمانها و زمین را و قدرتش بر تمام مخلوقات را خاطر نشان می‌سازد و این دو صفت از صفات خدای تعالی می‌تواند تعلیلی برای مضامین همه آیات گذشته باشد.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)

این آیات به منزله خلاصه‌گیری از بیان حال مؤمنین و مشرکین و اهل کتاب است که شرح حالشان در این سوره آمده بود، به این بیان که می‌فرماید حال ابرار نیکان از مؤمنین ذکر خدای سبحان و تفکر در آیات او و پناه بردن به دامن او از عذاب آتش و در خواست مغفرت و جنت است، خدای تعالی هم خواسته‌شان را بر آورد و به زودی نیز بر می‌آورد (این حال عمومی ایشان است)، و اما کسانی که کافر شدند حالشان این است که در دنیا در میان متاعی قلیل می‌لوندند و در آخرت جایگاهی آتشین دارند. پس وضع مؤمنین را نباید با وضع کفار مقایسه کرد، دسته سوم اهل کتابند که از کفار استثنای شده‌اند، البته نه همه آنها بلکه افرادی که از حق پیروی می‌کنند که چنین کسانی با مؤمنین هستند.

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...) گویا مراد از خلق کیفیت وجود و آثار و افعال از حرکت و سکون و دگرگونیهای آسمان و زمین باشد نه پیدایش آنها، در نتیجه خلقت آسمانها و زمین و اختلاف لیل و نهار مشتمل بر بیشتر آیات محسوسه خدای تعالی است و ما بیان بیشتر این معنا را در سوره بقره آیه ۱۶۴ و در تفسیر آیه هفتم همین سوره گذراندیم و نیز معنای اولی الالباب را بیان کردیم.

**(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا ...)** یعنی کسانی که خدای تعالی را در همه احوال یاد می‌کنند (چه در حال قیام و چه قعود و چه دراز کشیده) و اما معنای ذکر و تفکر قبلاً گذشت و حاصل معنای دو آیه این است: نظر کردن و اندیشیدن در آیات آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز در نظر کننده و اندیشنده ذکر دائمی از خدا را پدید آورد و در نتیجه صاحبان این نظر و اندیشه دیگر در هیچ حالی خدا را فراموش نمی‌کنند، و نیز باعث می‌شود که در خلقت آسمانها و زمین تفکر کنند، و به این وسیله متوجه شوند که خدای تعالی بزودی آنان را مبعوث خواهد کرد، و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می‌خواهند و عده‌ای را که داده، در حق آنان تحقق بخشد.

**(رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ...)** در این جمله، با کلمه هذا (با اینکه مفرد مذکر است) اشاره شده به آسمانها و زمین، با اینکه السماوات جمع و مؤنث است، و این به خاطر آن بوده که غرض در این

مناجات اشاره به يك يك آسمانها جدای از هم نبوده بلکه اشاره به جهت جامع آنها، یعنی مخلوقیت آنها بوده و آسمانها و زمین در مخلوق بودن واحدند.

**رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا  
 إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ  
 كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى  
 رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)**

و کلمه باطل به معنای هر چیزی است که در آن هدفی و غرضی معقول نباشد و به قول خدای تعالی در مثال سیل و کف آنجا که می‌فرماید (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُوتُ فِي الْأَرْضِ)، و به همین جهت اندیشمندان بعد از آنکه

باطل را از عالم خلقت نفی می‌کنند، این معنا برایشان کشف می‌شود که پس بطور مسلم مردم برای جزا دوباره محشور خواهند شد، و در آن عالم ستمگران کیفر خواهند دید، آن هم کیفری خوار کننده، که همان آتش باشد، و ممکن نیست کسی یا عاملی این کیفر را و مصلحت آن را باطل و یا رد کند، چون بدون حشر مساله خلقت، باطل خواهد شد، پس این است معنای اینکه می‌گویند **(فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ).**

**(رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعنا مُنادياً ...)** منظور از منادی در این آیه شریفه رسول الله ص است که بشر را به سوی ایمان ندا کرد، **(أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ)**، این جمله همان ندا را تفسیر می‌کند، پس کلمه ان ، ان تفسیری است، فامنا ، و چون با این کلمه اظهار ایمان کردند و در باطن این کلمه همه معارف الهی نهفته است، چون رسولی که به وی ایمان آوردند از ناحیه خدا به ایشان خبرهایی داده و از پاره‌ای امور از قبیل گناهان و بدیها و مردن در حال کفر و گناه ترسانیده بود و به پاره‌ای امور از قبیل مغفرت و رحمت خدا و جزئیات زندگی آن بهشتی که وعده‌اش را به بندگان مؤمن خود داده تشویق کرده بود، به همین جهت بعد از آنکه گفتند: فامنا دنبالش درخواست کردند که خدایا ما را بیامرز، **(فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا)**- و گناهان ما را از ما بریز **(وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا)**- و ما را با ابرار و نیکان که وعده چنان بهشتی به ایشان داده‌ای بمیران و نیز درخواست

کردند که خدایا آن وعده بهشت و رحمتی که داده‌ای و رسولانت به اذن خودت ضمانتت را کردند در حق ما منجز بفرما.

پس معنای جمله **(عَلَى رُسُلِكَ)** این است که خدایا آن وعده‌ای که بر رسولانت حمل کردی (و بر رسولانت نیروی تحمل بار رسالت دادی)، و رسولان هم آن وعده را از طرف تو ضمانت کردند، در حق ما منجز فرما، و معنای جمله: **(وَ لَا تُخْزِنَا ...)** این است که خدایا وعده‌ات را خلف مکن، که اگر چنین کنی، بیچاره می‌شویم، و لذا دنبالش فرمود: **(إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ).**

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ ... ) تعبیر به کلمه رب و اضافه کردن آن بر ضمیر صاحبان مناجات، دلالت بر ثوران و فوران رحمت الهی دارد، و نیز دلالت دارد بر اینکه خدای سبحان در اثر فوران رحمتش رحمت خود را عمومیت داده، می‌فرماید: بطور کلی عمل هیچ عاملی از شما را ضایع نمی‌گرداند، پس در درگاه خدا فرقی نیست بین عملی و عمل دیگر، و عاملی و عامل دیگر.

بنا بر این پس اینکه در مقام تفریع فرمود (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا ... ) خواست تا در مقام تفصیل اعمال صالحه بر آید و ثواب هر يك را تثبیت کند، و کلمه واو در فواصل آیه برای همین تفصیل است، نه اینکه بخواهد فاصله‌ها را جمع کند، (کلمه واو گاهی برای تفصیل استعمال می‌شود و گاهی برای جمع) تا کسی خیال کند که آیه شریفه فقط در مقام شمردن ثواب شهیدان از مهاجرین است.

و این آیه شریفه با این حال تنها اعمال نیکی را که در این سوره به آن ترغیب نموده نام می‌برد، یعنی ایثار دین بر وطن، تحمل اذیت در راه خدا و جهاد در راه او،

[استعمال کلمه هجرت در دوری گزیدن از گناه]

و ظاهراً مراد از مهاجرین در جمله **(فَالَّذِينَ هَاجَرُوا)** معنایی است عمومی که شامل مهاجرت و دوری از شرك و هم دوری از فامیل و هم دوری از گناه می‌شود، چون اولاً کلمه هاجروا را مطلق آورده و ثانیاً در مقابل آن مساله اخراج از دیار را ذکر کرده که همان هجرت به معنای اخص است و ثالثاً دنبال مساله هجرت فرموده: **(لَا كُفْرًا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ...)**، و کلمه سیئات در

اصطلاح قرآن کریم به معنای گناهان صغیره است، پس معلوم می‌شود که مراد از مهاجرین کسانی هستند که از گناهان کبیره اجتناب و یا توبه می‌کنند، و خدا هم از گناهان صغیره آنان صرفنظر می‌کند (دقت بفرمائید).

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

**[کامروایی و بهروزی کفار فریبتان ندهد]**

**(لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ ...)** این جمله به منزله بر طرف کردن ایرادی است که ممکن است کسی بکند، و بگوید وقتی حال مؤمنین چنین حالی باشد قهراً باید کافران نقطه مقابل آن را داشته باشند، با اینکه می‌بینیم کفار عیسی مرفه و حیاتی پر زرق و برق و معاشی فراوان دارند، در پاسخ خطاب به رسول گرامیش فرموده: لا یغرناک .. و مقصودش توجه دادن عموم مردم است به اینکه از تقلب کفار در بلاد و از اینکه به اصطلاح همه جا خرشان می‌رود فریب نخورند که کفار هر چه دارند متاعی است قلیل و بی دوام.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا  
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

(لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ ...) کلمه نزل به معنای طعام و شراب و سایر ما یحتاجی است که برای مسافر قبل از آمدنش فراهم می‌کنند و مراد از کسانی که چنین وضعی دارند، ابرار است، بدلیل آخر آیه که می‌فرماید: آنچه نزد خدا است بهتر است برای ابرار و نیکان، و همین مؤید گفتار ما است که گفتیم آیه قبلی در مقام رفع و پیشگیری از يك توهم بیجا است.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ  
خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ  
اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

(وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...) مراد از این آیه این است که بعضی از اهل کتاب در حسن ثواب با مؤمنین شریک هستند و غرض از گفتن این معنا آن است که بفرماید سعادت اخروی جنسیه نیست تا منحصر به يك طبقه و یا دودمان باشد و اهل کتاب به آن نرسند هر چند که ایمان هم بیاورند بلکه داشتن و نداشتن آن دایر مدار ایمان به خدا و به رسولان او است، اگر آنها هم ایمان بیاورند جزء مؤمنین می‌شوند و با آنان یکسانند.

در این آیه خدای تعالی آن صفت نکوهیده را که در آیات قبل اهل کتاب را به خاطر آن ملامت و مذمت می‌کرد یعنی صفت تفرقه بین رسولان خدا را از این دسته اهل کتاب نفی کرده در آنجا می‌فرمود اهل کتاب بین رسولان خدا فرق گذاشتند و میثاق خدا را کتمان کردند، یعنی عهدی که سپرده بودند تا آیات خدا را بیان کنند از یاد بردند و آیات خدا را بیان نکردند تا با این کتمان خود، بهای اندکی به دست آورند و در آیه مورد بحث در باره این دسته از اهل کتاب می‌فرماید: هم بدانچه بر شما نازل شده ایمان دارند و هم بدانچه بر اهل کتاب نازل شده و

خلاصه کلام اینکه در برابر خدای تعالی خاشعند، و نمی‌خواهند با آیات خدا منافع مادی بی ارزش را به دست آورند.

**(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰))**

ترجمه آیه

ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید .

**بیان آیه**

این آیه به منزله خلاصه‌گیری از بیان مفصلی است که در سوره آمده و می‌خواهد از آن آیات برای ما نتیجه‌گیری نماید.

**(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا ...)** امرهایی که در این آیه آمده یعنی امر اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا همه مطلق و بدون قید است، در نتیجه صبرش، هم شامل صبر بر شدائد می‌شود و هم شامل صبر در اطاعت خدا، و همچنین صبر بر ترك معصیت و بهر حال منظور از آن صبر تك تك افراد است، چون دنبالش همین صبر را به صیغه مفاعله- صابروا آورده که در مواردی استعمال می‌شود که ماده فعل بین دو طرف تحقق می‌یابد.

و مصابره عبارت است از اینکه جمعیتی به اتفاق یکدیگر اذیت‌ها را تحمل کنند و هر يك صبر خود را به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست دست به دست هم دهد و تاثیر صبر بیشتر گردد و این معنا امری است که هم در فرد (اگر نسبت به حال شخصی او در نظر گرفته شود) محسوس است و هم در اجتماع (اگر نسبت به حال اجتماع و تعاون او در نظر گرفته شود) چون باعث می‌شود که تك تك افراد نیروی یکدیگر را به هم وصل کنند و همه نیروها یکی شود و ان شاء الله به زودی بحثی مفصل در این باره در جای خودش خواهیم کرد.

(و رابطوا) رابطه از نظر معنا اعم از مصابره است، چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شدائد و رابطه عبارت است از همین وصل کردن نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شدائد، بلکه همه نیروها و کارها، در جمیع شؤون زندگی دینی، چه در حال شدت و چه در حال رخا و خوشی.

صفحه ۷۷ قرآن

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ  
بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ  
كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

مضامین آیاتش شهادت می‌دهد بر اینکه این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده و از ظاهر آنها بر می‌آید که يك باره نازل نشده است، هر چند که غالب آیات آن بی‌ارتباط به هم نیستند.

**اتقوا الله-** از خدا پروا کنید ، بلکه فرمود: (از پروردگار خود پروا کنید)، چون صفتی که از خدا به یاد بشر انداخت (که همه را از يك نفر خلق کرده) صفتی است که پر و بال آن تمامی افراد بشر را می‌گیرد و اختصاصی به مؤمنین ندارد، و این صفت خود یکی از آثار ربوبیت او است چون منشاش ربوبیت خدا یعنی تدبیر و تکمیل است، نه الوهیت او.

و ظاهر جمله مورد بحث یعنی جمله **(وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا)** این است که می‌خواهد بیان کند که همسر آدم از نوع خود آدم بود، و انسانی بود مثل خود او، و این همه افراد بی‌شمار از انسان، که در سطح کره زمین منتشر شده‌اند، همه از دو فرد انسان مثل هم و شبیه به هم منشا گرفته‌اند، و بنا بر این حرف من من نشویه خواهد بود، و جمله مورد بحث همان نکته‌ای را می‌رساند که آیات زیر در صدد افاده آن است **(وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً)** ، **(وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً)**

**(وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً)** کلمه: بث به معنای جدا سازی بوسیله پاشیدن و امثال آن است، و در جای دیگر قرآن آمده **(فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا)** یعنی کوه‌ها به صورت ذراتی متفرق در می‌آیند، و از همین باب است که شکوه از اندوه را هم بث می‌گویند، چون شکوه در حقیقت اندوه تراکم یافته در دل را می‌پراکند، و به همین جهت است که گاهی کلمه بث را در خود اندوه استعمال می‌کنند که در این صورت مصدر را در اسم مفعول استعمال کرده‌اند، چون اندوه مبنوئی است که انسان آن را بالطبع بث داده و منتشر می‌کند، در آیه شریفه: **(قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ)** در همین معنا استعمال شده، معنایش این است که: من غم و اندوهم را تنها برای خدا می‌پراکنم .

**(وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ)** منظور از تسائل به خدا این است که مردم با سوگند به خدای تعالی، از یکدیگر چیزی درخواست کنند، این به او بگوید تو را به خدا سوگند می‌دهم که فلان کار را بکنی، و او نیز به این چنین چیزی را بگوید، و تسائل به خدای تعالی کنایه است از اینکه خدای سبحان در نظر آنان محترم و عظیم بوده، و او را دوست می‌داشتند، چون آدمی به کسی و چیزی سوگند می‌دهد که او را عظیم بداند و محبوب بدارد.

**(وَ اتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا) (۲)**

آیات مورد بحث، در ضمن بیان دو جهت نامبرده از زنا و هر ازدواج نامشروع و نیز از خوردن مال یکدیگر به باطل نهی فرموده و راه کسب مشروع را منحصر در تجارت ناشی از رضای طرفین دانسته و همین جا است که دو اصل اساسی و گرانقدر از اموری که مجتمع را تشکل می‌دهد تاسیس می‌شود، اصلی در امر تولید مثل و اصلی دیگر در امر مال و این دو امر از مهمترین اموری است که باعث تشکل جامعه می‌شود.

پس تشریح احکام نامبرده، نیازمند به آن مقدمه و زمینه چینی بود تا بتدریج افکار را متوجه غلط بودن سنت‌های جاهلیشان بکند و این معنا وقتی روشن می‌شود که خواننده محترم در وصف و حالتی که عالم بشریت عموماً و عالم عربی خصوصاً (که سرزمینشان محل نزول قرآن بود) در آن دوره داشت، دقت و تامل کند، آن گاه برایش روشن می‌گردد که چرا احکام نامبرده را بدون مقدمه بیان نکرد و چرا قرآن در همه احکام خود طریقه تدریج را طی نموده و آیاتش به تدریج نازل گردیده است.

**[بیان آیات شریفه (وَ اتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ... ) مربوط به سر پرستی امور ایتام]**

**(وَ اتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ...)** این آیه شریفه مسلمانان را امر فرموده است که اموال یتیمان را به ایشان بدهند و این دستور زمینه‌چینی‌ای است برای دو جمله بعدی که می‌فرماید ﴿وَ لَا تَتَّبِعُوا ...﴾ و یا به عبارت دیگر دو جمله نامبرده، مفسر این جمله‌اند، چیزی که هست اینکه: تعلیلی که در آخر آیه آمده از آنجا که راجع به دو جمله نامبرده و یا به جمله آخری است، این احتمال را تایید می‌کند که جمله اولی مقصود اصلی نیست بلکه برای این آورده شده که زمینه را برای نهی در دو جمله بعدی فراهم سازد.

و جمله اولی یعنی اصل نهی از تصرف زیان آور در اموال یتیمان به همان بیانی که گذشت به منظور زمینه چینی برای مطالب بعد بود یعنی حکم تزویج که در آیه بعدی آمده و احکام ارث که بعد از آن می آید.

و اما جمله (و لَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَةَ بِالطَّبِيبِ) معنایش این است که مال نامرغوب و بی ارزش خود را با مال مرغوب و بی عیب یتیم عوض نکنید (چون گاهی پیش می آید که مثلا گوسفندان امانتی یتیم، بهتر از گوسفندان خود ما رشد می کنند، و شیطان انسان را وسوسه می کند که مال پست خود را با مال مرغوب و گوسفندان فربه یتیم معاوضه کند مترجم).

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳)

(وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) در مطالب گذشته به این نکته اشاره شد که در جاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هر چه که داشتند می گرفتند و اموال آنها

را با اموال خود مخلوط نموده و می خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی کردند بلکه گاه می شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می دادند و گرسنه و برهنه رهانشان می کردند در حالی که آن یتیمها نه خانه ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که

از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت به ازدواج با آنان نماید تا بدینوسیله مزارجشان را تکفل کند.

**(مَثْنَى وَ ثَلَاثٌ وَ رُبَاعٌ)** کلمه مثنی بر وزن مفعول است و کلمه ثلاث و رباع بر وزن فعال است، و

این دو وزن (مفعول و فعال) در باب اعداد، دلالت بر تکرار ماده می‌کند، در نتیجه معنای مثنی دو تا دو تا و معنای ثلاث سه تا سه تا و معنای رباع چهار تا چهار تا است و چون خطاب در آیه به تمامی مردم است، نه به يك نفر، لذا هر يك از این سه کلمه را با حرف واو از دیگری جدا کرد تا تخییر را برساند و این معنا را افاده کند که هر يك از مؤمنین اختیار دارند در اینکه دو یا سه و یا چهار نفر همسر برای خود انتخاب کنند، از آنجا که کل مردم در اینجا مخاطب می‌باشند، عددهای دو، سه و چهار باید در قالب کلماتی ادا شوند که بیانگر تکرار است که آن کلمات عبارتند از: مثنی، ثلاث و رباع.

**(فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً)** یعنی اگر می‌ترسید نتوانید بین چند همسر به عدالت رفتار کنید تنها يك زن بگیرید و نه بیشتر، در این جمله حکم مساله را معلق به خوف کرد نه علم، فرمود: اگر می‌ترسید بین چند همسر ... و نفرمود: اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید ... و علتش این است که در این امور - که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد - غالباً علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهراً اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

**(أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)** منظور از این تعبیر کنیزان زر خرید هستند، آیه می‌فرماید: آن کس که می‌ترسد بین همسران خود به عدالت رفتار ننماید با يك زن ازدواج کند

و اگر خواست که بیش از يك زن داشته باشد باید کنیز بگیرد، چرا که خداوند تعالی تقسیم (عدالت) را بر مردان در رابطه با کنیزان واجب فرموده است.

(ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ...) کلمه عول مصدر فعل تعولوا و به معنای میل و انحراف است یعنی این طریقه به همین وجهی که تشریح شده است شما را به منحرف نشدن از راه میانه و حد وسط نزدیکتر

می‌کند، و قهراً وقتی به این طریقه عمل کردید از انحراف دور و دورتر می‌شوید و دیگر به حقوق زنان تجاوز نمی‌کنید.

وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنِ طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا (۴)

(وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً) صدقه (به ضمه دال) و صدقه (به فتح دال) و صدق هر سه به معنای مهریه‌ای است که به زنان می‌دهند و کلمه نحلّه به معنای عطیه‌ای است مجانی که در مقابل ثمن قرار نگرفته باشد.

و اگر می‌بینید که کلمه صدقات را به ضمیر زنان (هن) اضافه کرد، به جهت بیان این مطلب بود که وجوب دادن مهر به زنان مساله‌ای نیست که فقط اسلام آن را تاسیس کرده باشد بلکه مساله‌ای است که اساساً در بین مردم و در سنن ازدواجشان متداول بوده است، سنت خود بشر بر این جاری بود و هست.

مشمول بر اصل حکم بود و هم می‌فهماند که حکم بخورید حکم وصفی است نه تکلیفی، یعنی معنای بخورید این است که خوردن آن جایز و حلال است، نه اینکه بخواهد بفهماند خوردن مال همسر واجب است.

کلمه هنیئاً صفت مشبیه از ماده هناء است و ماده هناء به معنای آسان هضم شدن غذا و نیز به معنای قبول طبع است، این لغت در خوراکیها و طعام استعمال می‌شود مثلاً می‌گویند: غذایی است گوارا و هنیء.

و **کلمه مریئاً** به معنای همان حالت است اما در نوشیدنی‌ها، پس شربت مریء آن نوشیدنی‌ای است که در جهاز هاضمه به آسانی هضم شود و طبع انسان هم آن را قبول کند، پس هنیء هم در خوردنیها استعمال می‌شود و هم در نوشیدنیها، ولی مریء تنها در نوشیدنیها استعمال می‌گردد، بنا بر این وقتی کسی به شما می‌گوید (هَنِيئاً مَرِيئاً) معنایش این است که طعامی که خوردی و آبی که نوشیدی گوارایت باد.

و لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵)

(و لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) کلمه سفه به معنای سبکی عقل است، (در فارسی می‌گویند که: عقل فلانی پارسنگ می‌برد)، و گویا در اصل به معنای مطلق سبکی و سستی چیزی است که نباید سست باشد و از این باب است که افسار سست را زمام سفیه و جامه سست بافت را ثوب سفیه می‌نامند، ثوب سفیه یعنی جامه‌ای که بافتش و پارچه‌اش پست است ولی بعداً بیشتر در سستی عقل استعمال شده است و معنایش بر حسب اختلاف اغراض مختلف می‌شود، مثلاً به کسی که در اداره امور دنیائیش قاصر و عاجز است سفیه می‌گویند و به کسی هم که در امور دنیائیش کمال هوشیاری را دارد ولی در باره امر آخرتیش

کوتاهی نموده و مرتکب فسق می‌شود یعنی در این قسمت لایبالی است، سفیه می‌گویند.

و آنچه که از ظاهر آیه شریفه فهمیده می‌شود این است که می‌خواهد از زیاده‌روی در اتفاق بر سفیهان نهی نموده و بفرماید: بیش از احتیاج آنان، مال در اختیارشان نگذارید .

و یکی از فروع این اصل این است که اولیا و سرپرستان جوامع بشری باید امور افراد سفیه را خود به دست بگیرند و اموال آنان را به دست خودشان ندهند که آن را در غیر موردش

مصرف کنند بلکه بر آن سرپرستان لازم است اموال آنان را زیر نظر گرفته و به اصلاح آن پردازند و با در جریان انداختن آن در کسب و تجارت و هر وسیله بهره‌وری دیگر، بیشترش کنند، و خود صاحبان مال را که دچار سفاکتند از منافع و در آمد مال (و نه از اصل مال) حقوق روزمره بدهند تا در نتیجه اصل مال از بین نرود و کار صاحب مال به تدریج به مسکنت و تهی‌دستی و بدبختی نیانجامد.

(وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَاَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) بحث پیرامون مساله رزق به طور مفصل در ذیل آیه: (وَ تَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) گذشت.

و جمله (وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ ...) نظیر جمله (وَ عَلَي الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ) است، بنا بر این گویا که مراد از رزق، همان غذایی است که انسان می‌خورد و جامه‌ای است که می‌پوشد تا خود را بوسیله آن از سرما و گرما حفظ نماید لیکن لفظ رزق

و کسوة در عرف قرآن همانند کلمه کسوة و نفقه است در زبان خود ما، کنایه و یا مثل کنایه‌ای است از مجموع هزینه زندگی و بودجه‌ای که در بر آوردن حوائج مادی زندگی خرج می‌شود که بنا بر این غیر از غذا و لباس سایر ما یحتاج آدمی از قبیل مسکن و دارو و امثال آن نیز رزق خواهد بود.

و اما جمله (و قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) جمله‌ای است اخلاقی، که با رعایت آن امر ولایت اصلاح می‌شود برای اینکه افراد سفیه هر چند که محجور و ممنوع از تصرف در اموال خویشند، لیکن حیوان زبان بسته هم نیستند، که سخن خوب را از بد تشخیص ندهند، بلکه انسانند و باید با آنان معامله انسان بشود و اولیایشان با ایشان همانطور سخن بگویند که با افراد معمولی انسان سخن می‌گویند، نه بطور ناشایست، و همچنین معاشرتشان با آنان معاشرت با يك انسان باشد.

وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ  
أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ  
مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ  
كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (٦)

(وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ  
أَمْوَالَهُمْ) کلمه: ابتلا که مصدر فعل امر ابتلوا است، به معنای امتحان است و مراد از بلوغ نکاح، رسیدن فرد سفیه به سنین اوان ازدواج است، پس در حقیقت تعبیر از رسیدن نکاح مجازی است عقلی، و فعل آنستم از مصدر ایناس گرفته شده و به معنای مشاهده‌ای است که بویی از الفت در معنای آن نهفته باشد، چون ماده آن یعنی ثلاثی مجردش انس است.

و کلمه: **رشد** به معنای پختگی و رسیده شدن میوه عقل است، بخلاف غی که معنای خلاف آن را دارد

و جمله **(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ ...)** متعلق به جمله: و ابتلوا ... است و معنایش این است که یتیم سفیه را بیازمائید و این معنا را می‌رساند که این آزمایش باید از زمان تمیز دادن هم چنان ادامه داشته باشد تا به سن ازدواج برسد، آن گاه اگر دیدید که رشد عقلی یافته، مالش را به دست خودش بدهید.

جمله **(فَإِنْ آنَسْتُمْ ...)** به خاطر اینکه حرف فاء بر سرش آمده، تفریع و نتیجه‌گیری از جمله: و ابتلوا ... است، هم چنان که جمله: **(فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ)** تفریع بر جمله مورد بحث است و معنای مجموع جملات این است که یتیم را آزمایش کنید، و در نتیجه اگر رشد را از او مشاهده کردید پس اموالشان را به دستشان بدهید، و این طرز سخن به ما می‌فهماند که رسیدن به حد ازدواج علت تامه دادن مال یتیم به یتیم نیست بلکه مقتضی آن است وقتی علت، تامه می‌شود و یتیم می‌تواند مستقلاً در مال خود دخل و تصرف نماید که به حد رشد هم رسیده باشد..

**(وَ لَا تَأْكُلُوها إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا ...)** کلمه: اسراف به معنای تعدی و تجاوز از حد اعتدال در عمل است و کلمه: بدار به معنای مبادرت و شتافتن در انجام عمل می‌باشد و جمله **(وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا)** در معنای این است که فرموده باشد: زنهار! قبل از آنکه کبیر شوند و حق خود را از حلق شما بیرون بکشند مالشان را بدهید، خواهید گفت: پس باید فرموده باشد: و بدارا ان لا یکبروا یعنی نگذارید کبیر شوند، بلکه قبل از آن اموالشان را به دستشان بدهید، در پاسخ می‌گوئیم حذف حرف نفی بعد از کلمه آن و کلمه آن بطوری که علمای نحو گفته‌اند مرسوم و قیاسی است، هم چنان که در آیه: **(يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا)** حذف شده است. باید گفت که اصلش **لئلا تضلوا یا حذر ان تضلوا** بوده است.

و اما اینکه فرمود: **(فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ)**، متضمن یکی از مواد قانونی اسلام است و آن این است که هنگام تحویل دادن مال یتیم به یتیم، باید ولی

او این عمل را در حضور شاهد انجام دهد، تا هم کار خود را محکم کرده و هم از بروز اختلاف و غائله نزاع جلوگیری نموده باشد.

## صفحه ۷۸ قرآن

(لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) (۷)

از این آیه قانون احکام ارث آغاز می‌شود، و آیات قبل جنبه مقدمه برای این تشریح را داشت و قبل از بیان تفصیلی و تک تک مسائل آن، بیانی اجمالی و مجموعی آورد تا به منزله قاعده کلی بوده باشد و بفهماند که بعد از ثبوت ولادت يك فرد از فردی دیگر و یا خویشاوندیش با او، دیگر کسی بطور ثابت و دائم از ارث محروم نیست و دیگر مثل ایام جاهلیت اطفال صغیر میت و زن او از ارث محروم نیست.

(لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ...) کلمه نصیب به معنای بهره و سهم است و اصل آن از نصب است که به معنای بپا داشتن است و بهره و سهم را به این مناسبت نصیب خوانده‌اند که هر سهمی هنگام تقسیم از سایر اموال جدا می‌شود تا با آن مخلوط نگردد، و کلمه ترک به معنای مالی است که بعد از مرگ يك انسان از او باقی می‌ماند، کانه میت آن را ترک می‌کند و سپس از دنیا کوچ می‌نماید، پس استعمال اصلی این کلمه استعاره‌ای بوده و به تدریج متداول و معمول شده، و کلمه اقربون به معنای خویشاوندان است که نسبت به انسان قریب و نزدیک هستند.

بعد از تاسیس آن قاعده می‌فرماید (و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ)، این جمله نیز مانند جمله قبلی تاسیس قاعده است و نیز مانند آن عام است و شائبه هیچ تخصیصی در آن نیست، در نتیجه شامل همه زنان می‌شود، بدون هیچ تخصیصی و یا تقییدی.

نکته‌ای که تذکرش لازم است، این است که در جمله اول عبارت (مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) را آورده بود و جا داشت در جمله دوم به آوردن ضمیر اکتفاء نموده و بفرماید:

و للنساء نصيب منه (برای مردان سهمی است از اموالی که پدران و مادران و خویشاوندان

بجا می‌گذارند و برای زنان نیز سهمی است از آن)، ولی اینطور نفرمود، بلکه دوباره عبارت (مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) را آورد و این به خاطر آن بود که حق تصریح و فاش‌گویی را ادا کرده باشد. و جای هیچ تردیدی باقی نگذارد. و باز به همین منظور عبارت: (مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ) را اضافه کرد، تا بیشتر توضیح داده باشد و بفهماند: به صرف اینکه ارث فلان مسلمان اندک است، نباید باعث شود که در تقسیم آن مسامحه کنند.

و در آخر فرمود: (نَصِيباً مَّفْرُوضاً) و با در نظر گرفتن اینکه نصیب تا آخر حال از کلمه نصیب می‌باشد، چون هر چند که آن کلمه به معنای سهم و قسمت است، ولی معنای مصدری نیز در آن نهفته است، در نتیجه این حال از نظر معنا تأکیدی بر روی تأکید و زیادتی در تصریح و رفع ابهام است، ابهام از اینکه سهام ارث مشخص شده و قطعی است، نه اشتباهی در آن وجود دارد و نه ابهامی.

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸)

(وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ ...) از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که مراد از حاضر بودن قسمت این است که خویشاوندان میت که به خاطر وجود طبقات

جلوتر ارث نمی‌برند، اگر در حال تقسیم ارث حاضر باشند، ورثه باید چیزی از ارث به آنان بدهند، نه اینکه بعضی پنداشته‌اند که مراد حاضر بودن نزد صاحب مال در هنگام وصیتش و یا در هنگام مردنش باشد، چون عبارت آیه خیلی روشن است که به معنای حاضر بودن در هنگام قسمت است.

و بنا بر این منظور از **(أُولُوا الْقُرْبَى)** خویشاوندان فقیر میت خواهد بود، چون در آیه در ردیف یتامی و مساکین ذکر شده‌اند و لحن جمله: **(فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)** که لحن تحریک عواطف و دعوت به رحم و ارفاق است، نیز شاهد بر این معنا است، در نتیجه خطاب در آیه، متوجه اولیای میت و کسانی است که از او ارث می‌برند.

**وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ أَلْقُوا قَوْلًا سَدِيداً (۹)**

**(وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ ...)** کلمه خشیت به معنای تاثیر قلبی است از چیزی که انسان از اتفاق افتادن آن ترس دارد البته تاثیری که همراه با اهمیت باشد، یعنی آن امر در نظر انسان امری عظیم و خطری بزرگ جلوه کند.

و کلمه سداد که مصدر کلمه سدید است وقتی در مورد سخن استعمال شود، به معنای سخن صواب و مستقیم است.

و بعید نیست که مضمون این آیه به نحوی متعلق و مربوط به آیه: **(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ ...)** بوده باشد، چرا که در کل شامل ارث یتیمان است. پس در حقیقت این سیاق

تهدیدی است بر متجاوزین به ارث اطفال پدر مرده. و با در نظر داشتن این معنا جمله (وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً ...)

کنایه است از اتخاذ روش صحیح عملی در مورد ایتم و ترك طريقه ناصحيح، سخن ساده‌تر اینکه: منظور از قول، روش عملی است نه سخن.

به هر حال ظاهر جمله: (الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ) این است که می‌خواهد رحمت و رأفت بر اطفال صغار و ناتوان و بی سرپرست را تمثیل کند، اطفال بی کسی که تحت تکفل کسی نیستند و کسی را ندارند که امورشان را اداره نموده و منافعشان را جلب و ضررهایشان را رفع کند و ذلت و بیچارگی را از آنان دور سازد. و این را هم باید دانست که تخویف و تهدید مستفاد از آیه مورد بحث مخصوص به کسانی نیست که در حال حاضر خودشان نیز ذریه ضعاف و ناتوان دارند، چون فرموده: لو ترکوا

ترحمند، پس باید نگران حال آنان بود و به وضع آنان اعتنا ورزید تا مورد ظلم قرار نگیرند و به حقوقشان تجاوز نشود، پس زمینه گفتار آیه زمینه این معنا است که هر کس نگران ذلت است و از خواری می‌ترسد، باید برای جلوگیری از آن برخیزد، و همه انسانها این نگرانی را دارند.

و اما جمله (فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً) در سابق گفتیم که مراد از آن روش عملی است و نه معنای لغوی قول، البته ممکن هم هست که منظور از قول رای و نظریه باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ  
سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰)

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ...) وقتی می‌خواهند بگویند: فلانی فلان غذا را خورد، هم می‌گویند: اكله و هم تعبیر می‌کنند به اكله فی بطنه، پس هر دو تعبیر به يك معنا است، چیزی که هست تعبیر دوم صریح‌تر است، (هم چنان که در فارسی در مورد دیدن، هم می‌گوئیم دیدم و هم تعبیر می‌کنیم به چشم خود دیدم، و دومی صریح‌تر است مترجم) و مضمون این آیه شریفه مثل مضمون آیه قبلیش مربوط است به آیه: (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ ...) و در واقع تهدید و باز داری مردم است از خوردن مال ایتام در ارث، و پایمال کردن حقوق آنان، و این آیه از آیاتی است که دلالت می‌کند بر تجسم اعمال که، بحث آن در جلد اول عربی این کتاب در تفسیر آیه شریفه:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا) گذشت، (و حاصل کلام اینکه: از آیه مورد بحث به دست می‌آید که مال خورده شده یتیم در این دنیا، در آخرت به صورت خوردن آتش مجسم می‌شود مترجم) و شاید منظور آن مفسر هم که گفته: جمله (إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا) بر مبنای حقیقت است نه مجاز، همین باشد. و اگر مرادش این باشد دیگر اشکالی که بعضی از مفسرین به وی کرده‌اند وارد نیست او اشکال کرده که جمله یاکلون به قرینه اینکه جمله (سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) بر آن عطف شده دلالت بر حال دارد زیرا جمله دومی به خاطر حرف سین برای آینده است، اگر اولی هم به معنای حقیقت اکل و برای زمان آینده بود، باید حرف سین بر سر آن نیز در می‌آمد و بلکه باید می‌فرمود: سیاکلون فی بطونهم نارا و یصلون سعیرا و چون چنین فرموده، پس حق این است که بگوئیم مراد از جمله (يَأْكُلُونَ) معنای مجازی است و می‌خواهد بفرماید کسانی که اموال ایتام را می‌خورند همانند کسانی هستند که آتش در شکم خود کنند این بود خلاصه اشکال آن مفسر، و این خود غفلت از معنای تجسم اعمال است، اگر معنای آن را فهمیده بود این اشکال را نمی‌کرد.

و اما اینکه فرمود: (و سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) اشاره است به عذاب اخروی، و کلمه سعیر یکی از اسماء آتش آخرت است و وقتی گفته می‌شود: صلی النار- یصلی النار- صلی و صلیا معنایش این است که فلان با آتش سوخت و عذاب آن را چشید.

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱))

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ) کلمه ایصا که جمله یوصیکم از این مصدر مشتق شده به معنای توصیه یعنی سفارش و دستور است.

راغب در کتاب مفردات القرآن می‌گوید: کلمه وصیت به معنای این است که عملی را به دیگری پیشنهاد کنی، پیشنهادی که توام با وعظ باشد، این بود گفتار راغب.

و اما اینکه در هنگام بیان حکم، تعبیر دیگری آورد و فرمود: (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ) - برای هر نر، چیزی دو برابر سهم ماده است برای این بود که اشاره کرده باشد به اینکه رسوم جاهلیت (که ارث بردن زنان را ممنوع می‌دانست) در اسلام باطل شده و کانه بطلان این رسم و نیز حکم خدا یعنی ارث بردن زنان را يك حکم معروف و نمود کرده و فرموده: مردان مثل زنان ارث، می‌برند ولی دو برابر و به عبارت دیگر ارث زن را اصل در تشریح قرار داده و **ارث مرد را** به طقیل آن ذکر کرده‌ها مردم برای فهمیدن اینکه ارث مرد چه مقدار است محتاج باشند به اینکه بدست آورند، ارث زن (یعنی دختر میت) چه مقدار است، به مقایسه با آندو برابریش را به پسر میت بدهند.

**(وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ)** ضمیر در فعل کانت به کلمه ولد بر می‌گردد که از سیاق کلام فهمیده می‌شود و اگر ضمیر را مؤنث آورد و فرمود: کانت و فرمود: کان با اینکه مرجعش مذکر است، باز به ملاحظه خبر بوده است، چون منظور از ولد دختر است (می‌فرماید: اگر وارث میت يك فرد مؤنث یعنی يك دختر بود، نصف مال میت را می‌برد) چیزی که هست نام مال را ذکر نکرد، تنها فرمود: نصف از آن او است، پس الف و لام در کلمه النصف عوض از مضاف الیه است.

**(فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ)** از ظاهر وقوع این جمله بعد از جمله **(لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)** بر می‌آید که جمله نامبرده عطف شده است بر معطوف علیهی حذف شده و تقدیری گانه فرموده: گفتیم پسر دو برابر دختر می‌برد در صورتی که متوفی هم پسر داشته باشد و هم دختر و یا هم برادر داشته باشد، هم خواهر، حال اگر ورثه او در هر طبقه که هستند تنها زنان باشند حکمش چنین و چنان است .

از این هم که بگذریم در زمان رسول خدا ص عمل آن جناب در ارث **دادن به دو دختر** همین بوده، یعنی به دو دختر نیز دو ثلث میداده، و از زمان رحلت آن جناب تا عصر حاضر، عمل علمای امت به همین روال جریان داشته و جز روایتی که از ابن عباس رسیده، مخالفتی در مساله نبوده است.

**( وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ )**... **(فَالِأُمُّهُ السُّدُسُ )** اینکه پدر و مادر را عطف کرده بر اولاد، خود دلالتی است بر اینکه پدر و مادر در طبقات ارث هم طبقه اولادند، و اینکه فرمود: **(وَ وَرِثَةُ آبَوَاهُ ...)** معنایش این است که وارث میت منحصر در پدر و مادر باشد، و واقع شدن جمله **(فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ ...)** بعد از جمله:

(فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبَوَاهُ) دلالت دارد بر اینکه اخوة (برادران) در طبقه دوم قرار دارند و بعد از پسران و دخترانند، یعنی با وجود پسران و دختران میت، از میت ارث نمی‌برند، تنها اثری که در وجود اخوة هست، این است که نمی‌گذارند مادر ثلث ببرد.

(مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ) منظور از وصیت همان دستور استحبابی در آیه (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ) که می‌فرماید: اگر مرگ کسی نزدیک شد و مال بسیاری داشت، خوب است علاوه بر ارثی که خدا برای پدر و مادر معین کرده، سهمی برای آن دو و برای خویشاوندان معین کند، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که دستور مستحبی از نظر اهمیت بعد از وظیفه واجب قرار دارد و جا داشت اول مساله قرض را که دادنش واجب است ذکر کند، بعد از آن این دستور مستحبی را، در پاسخ می‌گوئیم: بله همین طور است و لیکن بسا می‌شود که دستور غیر اهم در هنگام بیان کردن (نه در عمل) جلوتر از اهم بیان می‌شود، از این بابت که وظیفه اهم به خاطر قوت ثبوتش احتیاجی به سفارش ندارد، به خلاف غیر اهم که آن نیازمند تاکید و تشدید است و یکی از وسایل تاکید و تشدید همین است که جلوتر ذکر شود و بنا بر این بیان، پس جمله: أو دین طبعاً در مقام اضراب و ترقی خواهد بود.

(أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ، لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا).

خطاب در این دو جمله به ورثه است که در حقیقت شامل عموم مسلمانان که از اموات خود ارث می‌برند می‌باشد و این کلامی است که در مقام اشاره به سر اختلاف سهام در وراثت پدران و فرزندان القا شده و نوعی تعلیم است برای مسلمانان که با لحن (شما نمی‌دانید) ادا شده، و امثال این تعبیرات در لسان هر اهل لسانی شایع است.

وَأَلَكُمْ نِصْفَ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ  
الرُّبْعَ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ  
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ  
تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ  
فَلَكَ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ  
بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ  
حَلِيمٌ (١٢)

( وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ ) ... (توصونَ بها أو دینِ ) معنای آیه روشن است.

(وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ ... ) کلمه کلاله در اصل، مصدر و به معنای احاطه است، تاج را هم اگر اکیل می‌گویند به این جهت است که بر سر احاطه دارد، مجموع هر چیزی را هم که کل به ضمه کاف می‌خوانند، برای این است که به همه اجزا احاطه دارد، يك فرد سربار جامعه را هم اگر کل بر جامعه به فتحه کاف تعبیر می‌کنند، برای این است که سنگینیش بر جامعه احاطه دارد.

راغب در مفردات می‌گوید: کلاله نام ما سوای فرزند و پدر و مادر از سایر ورثه است.

و اضافه می‌کند که از رسول خدا ص روایت رسیده که شخصی از آن جناب معنای کلاله را پرسید، فرمود: کسی که بمیرد و فرزند والد نداشته باشد، که در این حدیث کلاله را نام میت گرفته و هر دو معنا صحیح است، چون گفتیم کلاله مصدر است، هم وارثان و هم مورت را شامل می‌شود .

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ  
يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴)

( تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ )... ( وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ) کلمه حد به معنای دیوار و حائل بین دو چیز است، حائلی که از اختلاط آن دو به یکدیگر جلوگیری کند و تمایز بین آن دو را حفظ کند، مانند حد خانه و بستان و منظور از حدود خدا در این جا احکام ارث و فرائض و سهام معین شده است که خدای تعالی در این دو آیه با ذکر ثواب بر اطاعت خدا و رسول در رعایت آن حدود و تهدید به عذاب خالد و خوار کننده در برابر نافرمانی خدا و تجاوز از آن حدود امر آن را بزرگ داشته است.

صفحه ۸۰ قرآن

( وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَأِنْ  
شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ  
سَبِيلاً (۱۵)

( وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ )... ( مِنْكُمْ ) وقتی می‌خواهند

بگویند فلانی فلان عمل را انجام داده هم می‌گویند: فلان اتاه : و هم تعبیر می‌کنند فلان اتی به ، و کلمه فاحشه از ماده (ف-ح-ش) به معنای طریقه شنیعه است، ولی استعمالش در عمل شنیع زنا شایع شده است، و در قرآن کریم در آیه زیر بر لواط و یا هم بر آن و هم بر عمل مساحقه- همجنس‌بازی زنان- اطلاق شده است. (إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ) .

( فَأِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ ... ) در این جمله مساله حبس کردن دائمی زن مورد بحث را مترتب کرده بر شهادت دادن شهود، نه بر اصل وقوع عمل زشت، و خلاصه کلام اینکه، تنها وقتی حکم حبس ابد از ناحیه حاکم صادر می‌شود که

چهار شاهد بر صدور عمل فاحشه از زن شهادت دهد، و اگر شهود شهادت ندهند حکم صادر نمی‌شود، هر چند حاکم یقین به صدور آن داشته باشد، و این خود یکی از منت‌های خدای سبحان بر امت اسلام است، که نسبت به او عفو و اغماض اعمال فرموده است.

و حکم نامبرده حبس دائمی است، به قرینه اینکه نهایت مدت حبس را مرگ زن قرار داده، و فرموده: **(حَتَّى يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ)** (تا مرگ ایشان را دریابد)، چیزی که هست تعبیر حبس ابد آن هم در زندان نیلورد، بلکه فرمود آنها را در خانه‌ها نگه بدارید تا مرگشان فرا رسد، این نیز دلیل روشنی است بر اینکه خواسته است کار را بر مسلمانان آسان بگیرد، و از سخت‌گیری اغماض کند، و اینکه فرمود: (تا مرگشان برسد) (و یا خدا راه نجاتی برایشان مقرر بدارد) منظور نجات از حبس ابد است.

**وَ الْأَذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً (١٦)**

پس آیه شریفه بفرضی که دلالت کند بر حکم زنان زناکار، هیچ تردیدی نیست در این که به وسیله آیه تازیانه نسخ شده است **(وَ الْأَذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا)**.

اما آیه اول به همان دلیلی که قبلا در ذیل جمله:

**(وَ اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ ...)** خاطر نشان ساختیم، و اما آیه دوم به دلیل این که در سنت ثابت شده که حد لواط قتل است هم چنان که در حدیثی صحیح از رسول خدا ص آمده که فرمود: هر کس از شما عمل قوم لوط را مرتکب شود هم فاعل را بکشید و هم مفعول را، و این حکم یا حکمی است ابتدایی و غیر منسوخ، و یا حکمی است ناسخ حکم آیه، پس به هر حال گفتار ابی مسلم را باطل می‌کند. و

آنچه سزاوار و صحیح است که در باره معنای آیه گفته شود- البته با در نظر داشتن ظاهری که از دو آیه به ذهن خطور می‌کند و قرآنی که گفتار دو آیه محفوف به آنهاست، و نیز با در نظر گرفتن اشکال‌هایی که در معنا کردن مفسرین بود- و خدا داناتر است- این است که آیه شریفه متضمن حکم زنای شوهردار است، به دلیل اینکه در آیه شریفه تنها نام زنان را برده است.

(فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا ...) اگر توبه را مقید کرد باصلاح، برای این بود که بفهماند وقتی توبه حقیقی و دارای محتوی می‌شود که باعث اصلاح آدمی گردد، و توبه نه تنها بلفظ و لقلقه زبان توبه واقعی نیست بلکه به حالت انفعالی که دوام نیابد و فاسدی را اصلاح نکند، نیز توبه واقعی تحقق نمی‌یابد.

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷))

مضمون این دو آیه بی ارتباط با آیات قبلی نیست، چون این دو آیه نیز با ذکر توبه ختم شده، پس ممکن است که این دو با آن دو یک باره نازل شده باشد، البته در عین حال دو آیه آن

مضمونی مستقل از مضمون دو آیه دیگر دارد، و مشتمل است بر یکی از حقایق عالیه اسلام، و از تعالیم مترقی قرآنی، و آن عبارت است از حقیقت توبه و آثار و احکامش.

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ) کلمه (توبه) به معنای برگشتن است، و در قرآن کریم هم در مورد خدای تعالی آمده و هم در مورد بندگان او هم چنان که در آیه مورد بحث هر دو نوع توبه آمده است توبه

خدا به معنای برگشتن خدای تعالی به رحمتش به بنده، و توفیق توبه به بندگان دادن، و توبه بنده عبارت است از ندامت از گناه، و منصرف شدن از اعراض و روگردانی از عبادت، و در این کتاب مکرر گفته‌ایم که توبه بنده به طوری که از قرآن کریم فهمیده می‌شود محفوف است به دو توبه خدا.

توضیح اینکه: توبه عبد حسنه است، و حسنه نیازمند به نیرو است، و نیروی انجام حسنه از خدا است، او است که توفیق می‌دهد، یعنی اسباب فراهم می‌سازد تا بنده موفق و متمکن از توبه بشود، و بتواند از فرورفتگی در لجنزار گناه و دوری از خدا بیرون آید، و بسوی پروردگارش برگردد، آن گاه وقتی این موفقیت را یافت و به سوی خدا برگشت نیازمند به این است که خدای تعالی با يك رجوع دیگرش به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش دل او را از لوث آن گناه پاک کند.

### [معصیت جهالت است]

پس با این بیان روشن شد که جهالت در اعمال زشت تنها در صورتی است که مرتکب آن دستخوش کوران هوا و شهوت و غضب شده باشد، و اما در صورتی که به انگیزه عناد با حق مرتکب شده باشد، او را جاهل نمی‌دانند.

از نشانی‌های این جهل این است که وقتی کوران‌های نامبرده در دل صاحبش فروکش کند، و آتش شهوت یا غضب که او را وادار به ارتکاب گناه کرده بود خاموش گردد، و یا مانعی پیدا شود و نگذارد آن عمل زشت را انجام دهد، و یا در اثر فاصله زمانی زیاد از ارتکاب آن سرد شود، و یا گذشت دوران جوانی و ضعیف شدن قوای بدنی و مزاجش او را متوجه اعمال زشتی که قبلاً کرده بسازد، جهالتش زائل گشته عالم می‌شود، و نتیجه عالم شدنش این است که، از آنچه کرده و یا می‌خواسته بکند پشیمان می‌شود.

(فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) در این جمله با کلمه اولئك که مخصوص اشاره به دور است به توبه‌کاران اشاره، و این خالی از اشعار به بلندی قدر و منزلت و احترام ایشان نیست، هم چنان که جمله: (يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ) بر سهل‌انگاری خدای تعالی در شمردن گناهانشان دلالت دارد به خلاف آیه دوم که کلمه اولئك در آن اشاره دارد به دوری توبه‌کاران در حین مرگ و بعد از مرگ و آن اشاره دلالت دارد بر دوری آنان از رحمت خدا، و آوردن جمع سوء سیئات دلالت دارد بر اینکه در مقام شمردن گناهان ایشان است.

وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)

[توبه این دسته پذیرفته نمی‌شود]

(وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ...) در این آیه شریفه تعبیر آیه قبلی را که می‌فرمود: (بر خدا و به نفع گناهکاران است که توبه آنان را بپذیرد) نیاورد، با این که می‌دانیم در این آیه نیز همان معنا منظور است، و می‌خواهد بفرماید: (بر خدا و به نفع اینگونه توبه‌کاران نیست که توبه شان را بپذیرد، و نمی‌پذیرد)، و لیکن خواست به این وسیله اشاره کند به اینکه رحمت خاصه الهی و عنایتش از این دو طایفه منقطع است، هم چنان که گفتیم در آیه قبلی از گناه تعبیر به مفرد (سوء) کرد، و در این آیه به جمع (سیئات) تعبیر آورد، معلوم می‌شود در باره این دو طایفه عنایت دارد گناهانشان را بشمارد، و علیه آنان ضبط کند.

از اینکه جمله (يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ) را مقید کرد به جمله: (تا وقتی که مرگشان فرا رسد) استمرار گناه فهمیده می‌شود، حال یا به خاطر اینکه سهل‌انگاری در شناختن به سوی توبه و امروز و فردا کردن در آن، خودش معصیتی است مستمر، که هر لحظه تکرار می‌شود، و یا به خاطر اینکه این سهل‌انگاری به منزله مداومت بر

گناه است، و یا به خاطر اینکه غالباً خالی از تکرار معصیت نیست، یا تکرار همان معصیت اول یا گناہانی دیگر شبیه به آن.

و اینکه فرمود (حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ ...) و فرمود: حتیٰ اذا جاءهم الموت ، یعنی فرمود: (وقتی مرگ یکی از شما برسد و فرمود: (وقتی مرگ شما برسد)، برای این بود که دلالت کند بر اینکه افراد مورد نظر توبه را امری حقیر و بی‌اهمیت نشمارند، با اینکه مساله توبه اینقدر بی‌اهمیت نیست که مردم در طول زندگی خود هر کاری خواستند بکنند، و هیچ باکی نداشته باشند همین که مرگ یکی از آنان رسید تنها خود او برای اینکه از خطرها و مهلکه‌هایی که با مخالفت امر الهی برای خود آماده کرده نجات یابد بگوید: حالا دیگر توبه کردم.

(و لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ) این جمله معرف مصداق دوم است، از کسانی که توبه‌شان پذیرفته نیست، و او کسی است که عمری به کفر خود ادامه داده، و در حال کفر مرده، و بعد از مشاهده آخرت اظهار ایمان می‌کند خدای تعالی توبه او را نمی‌پذیرد.

(أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) اسم اشاره اولئك همانطور که اشاره کردیم دلالت می‌کند بر دوری این دو طایفه از ساحت قرب، و تشریف، و کلمه اعتدنا از مصدر اعتاد و به معنای اعداد و یا وعده است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ  
لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ  
بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا  
كَثِيرًا (۱۹)

در این آیات بمسائل مربوط به زنان که قبلاً در آن سخن داشت برگشته بعضی دیگر از آن مسائل را بیان می‌کند و این آیات در عین حال مشتمل بر جمله:

(وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا)، نیز هست که مضمونش اصلی است قرآنی، برای زندگی اجتماعی زن.

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ) ... (كَرْهًا )

[بیان آیه شریفه مربوط به نهی از به ارث بردن زنان]

در دوران جاهلیت به طوری که در تاریخ و در روایات آمده رسم چنین بوده که همسر مردی که می‌مرد اگر مادر وراثت نبود، جزء ارث به حسابش می‌آوردند، ورثه، او را نیز مانند اموال میت به ارث می‌بردند، و در اینکه کدامیک از ورثه، همسر میت را ارث ببرد رسم چنین بود که هر کس می‌خواست، جامه‌ای بر سر او می‌انداخت، و زن از آن او می‌شد، اگر دلش می‌خواست با او ازدواج می‌کرد، آنهم بدون مهریه، چون او را ارث برده بود، و اگر علاقه‌ای به این کار نمی‌داشت نزد خود نگه می‌داشت تا به نحوی از او استفاده مادی کند، یا شوهرش دهد، و مهریه‌اش را بگیرد و خرج کند، و یا اگر خواستگاری نمی‌داشت- در خانه‌اش بماند و بمیرد تا اموالش را- اگر مالی داشت- بارت ببرد.

و اما اینکه بعد از کلمه کرها فرمود: (وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا ...) منظور از این عضل، غیر عضل از ازدواج برای خوردن مال او به عنوان ارث است، برای اینکه دنبال اینکه فرمود:

زنان را عضل- منع- مکنید، می‌فرماید (لَتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ) و آنان را از هیچ مقداری که به ایشان داده‌اید محروم نکنید، پس این جمله دلالت می‌کند بر اینکه مراد از عضل نامبرده، ندادن مهریه‌ای است که مرد باید به زن بپردازد، نه خوردن مال او از طریق غیر طریق مهر.

(وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ...) کلمه (معروف) به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید (معروف) قهراً معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مامورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد.

و اما جمله (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً)

خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بداند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسانهای تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلاي مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ ...) کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود: (اگر از

زنان کراحت داشتید) و نفرمود: (اگر از ازدواج با زنان کراحت داشتید)، به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد.

## صفحه ۸۱ قرآن

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۲۰)

(وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ ...) کلمه (استبدال) از ماده (ب د ل) و از باب استفعال است، و استبدال زوجی به جای زوجی دیگر گویا به معنای قائم مقام کردن همسر دومی، در جای همسر اولی است، و یا از قبیل تضمین یعنی گنجاندن معنایی است در لفظی که ظاهرش به آن معنا نیست.

کلمه (بهتان) به معنای هر سخنی و هر عملی است که شنونده و بیننده را مبهوت و متحیر کند، و بیشتر در مورد دروغ زبانی استعمال می‌شود، و گرنه کلمه بهتان در اصل مصدر است، و در آیه شریفه در معنای فعل استعمال شده، یعنی گرفتن بیجا و تجاوزگرانه از مهریه زن، و این کلمه و همچنین کلمه (اثما) در آیه شریفه از نظر موقعیت ادبی حال است از جمله (أ تَأْخُذُونَهُ) و استفهام در آیه انکاری است.

معنای آیه این است که اگر خواستید بعضی از زنان خود را طلاق دهید، و با زنی دیگر به جای او ازدواج کنید، از مهریه‌ای که به همسر طلاقی خود در هنگام ازدواجش داده بودید چیزی پس نگیرید هر چند که آن مهریه مال بسیار زیادی باشد، و آنچه می‌خواهید بدون رضایتش بگیرید نسبت به آنچه داده‌اید، بسیار اندک باشد.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (٢١) وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا (٢٢)

(وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ ...) استفهام در این جمله به منظور شگفت‌انگیزی در دیگران است، و مصدر (افضاء) که فعل ماضی (افضی) از آن گرفته شده، به معنای اتصال به طور چسبیدن است، و اصل آن یعنی ثلاثی مجردش فضا است که به معنای وسعت است.

و از آنجایی که گرفتن مهریه بدون رضایت زن بگی و ظلم است، و مورد آن مورد اتصال و اتحاد است، این معنا باعث شد که تعجب کردن از آن صحیح باشد، چون این شوهر با زنی که طلاقش داده به وسیله ازدواجی که با هم کرده بودند، و به خاطر نزدیکی و وصلتی که داشتند، مثل شخص واحد شده بودند و آیا ظلم کردن این شوهر به آن همسر که در حقیقت ظلم کردن به خودش است، و مثل این است که بخود آسیب برساند، جای تعجب نیست؟ قطعاً هست، و لذا از در تعجب می‌پرسد چطور حق او را از او می‌گیری، با اینکه تو و او يك روح در دو بدن بودید، و یا به عبارتی دیگر از نظر پیوند دو روح در يك بدن بودید؟

و اما اینکه فرمود: (وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) ظاهرش این است که مراد از میثاق غلیظ، همان علقه‌ایست که عقد ازدواج و امثال آن در بین آن دو محکم کرده بود. و از لوازم این میثاق مساله صداق بود، که در هنگام عقد معین می‌شود، و زن آن را از شوهر طلبکار می‌گردد.

و ای بسا گفته باشند که: مراد از میثاق غلیظ عهده‌ای است که در هنگام عقد از مرد برای زن گرفته می‌شود که مثلاً او را بطور شایسته نگه بدارد، و گرنه

بطور شایسته طلاق بدهد (همان دستوری که خود خدای تعالی در این باره داده و) فرموده (فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ) (بإحسان) ..

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳)

بیان آیات [بیان آیات مربوط به ازدواج‌های ممنوع و ...]

آیات محکمه‌ای است که محرمات در باب ازدواج و آنچه را که در این باب حلال است بر می‌شمارد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ) این چند زنی که در این آیه اصنافشان ذکر شده است زنانی هستند که بر حسب نسب ازدواج با آنها، حرام است، و این محرمات نسبی هفت صنفند: ۱- مادران. ۲- دختران. ۳- خواهران ۴- عمه‌ها ۵- خاله‌ها ۶- دختران برادر ۷- دختران خواهر.

اما صنف اول: یعنی مادران عبارتند از زنانی که ولادت انسان به آنان منتهی می‌شود، و نسب آدمی از راه ولادت به آنان متصل می‌گردد، حال چه این که آن

زن آدمی را بدون واسطه زائیده باشد، و یا با واسطه، مانند مادر پدر، که اول پدر را به دنیا آورد، و سپس ما از آن پدر متولد شدیم و یا مادر مادر، که اول مادر ما را دنیا آورد سپس مادر ما ما را دنیا آورد و یا با چند واسطه مانند مادرانی که جد، از آنان متولد شده‌اند.

**و اما صنف دوم:** یعنی دختران، عبارتند از هر دختری که تولد خودش و یا پدر و مادرش و یا تولد جد و جداهش از ما باشد.

**و اما صنف سوم:** یعنی خواهران عبارتند از دختران و زنانی که نسبتشان از جهت ولادت متصل به ما باشد، به این معنا که تولدشان از پدر و مادر ما باشد، و یا تنها از پدر ما باشد، هر چند مادرش مادر ما نباشد، و یا تولدش از مادر ما باشد، هر چند که پدرش، پدر ما نباشد.

**و اما صنف چهارم:** یعنی عمه، عبارت است از خواهر پدر، و خواهر جد، چه اینکه این خواهر و برادری آن دو از پدر و مادر هر دو باشد، و چه اینکه تنها از پدر باشد، و چه اینکه تنها از مادر، خواهر و برادر باشند.

**و اما صنف پنجم:** یعنی خاله، عبارت است از زنی که با مادر ما و یا با جد ما از یک پدر و مادر متولد شده باشند، و یا تنها از یک پدر و یا تنها از یک مادر به دنیا آمده باشند.

**و همچنین صنف ششم و هفتم:** یعنی دختر برادر و دختر خواهر، که آن دو نیز منحصر در برادر و خواهر پدر و مادری نیستند، بلکه دختر برادر و دختر خواهری که تنها از پدر، و یا تنها از مادر ما باشند برادر زاده و خواهر زاده‌اند.

و لیکن این معنا با جمله: **(إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)** نمی‌سازد برای اینکه می‌دانیم این استثنا، استثنای از عمل هم‌خوابگی است، نه از علقه زوجیت و ازدواج، که بیانش به زودی می‌آید، و همچنین با جمله: **(أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ)** به بیانی که آن نیز به زودی می‌آید.

**(وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ)** (مادر زنان شما) چه اینکه با دختر او یعنی همسرت هم‌خوابگی کرده باشی، و چه نکرده باشی، در هر دو صورت نمی‌توانی مادر زن خود را برای خود عقد کنی، و علت این بی تفاوتی این است که کلمه (نساء) وقتی اضافه شود و نسبت داده شود به رجال، دلالت بر همه همسران می‌کند، به دلیل اینکه چنین تعبیری تقییدپذیر است، و می‌بینیم در جمله بعدی که در مورد دختر زنان است می‌فرماید **(مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ ...)** (ربیبه‌هایی که از زنان هم‌خوابی شده شما هستند بر شما حرامند، و اما اگر با مادرشان هم‌خوابی نکرده‌اید، می‌توانید با آنان ازدواج کنید).

**(وَ رَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ)** ... **(فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ)** (فلا جناح علیکم) کلمه (ربائب) جمع ربیبه است، که به معنای دختر زن آدمی است، دختری که از شوهری دیگر آورده و به این مناسبت او را ربوبه نامیده‌اند که تدبیر مادر او - که همسر آدمی است - و هر کسی که با آن مادر به خانه ما آمده به دست ما است، و این ما هستیم که غالباً تربیت دختران همسرمان را به عهده می‌گیریم، هر چند که این معنا دائمی نباشد.

**(وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ)** کلمه **(حلائل)**، جمع حلیله است، در مجمع البیان آمده که: حلائل جمع حلیله و به معنای محلله - حلال شده - است، و این کلمه از کلمه حلال مشتق شده، و مذکر آن حلیل و جمع مذکرش أحله است، مانند عزیز که جمعش اعزه می‌آید، و اگر زن حلال را حلیله و مرد حلال را حلیل نامیده‌اند به این مناسبت است که نزدیکی و هم‌خوابگی با این برای آن و با آن برای این جایز و حلال است، و بعضی گفته‌اند: کلمه نامبرده مشتق از مصدر حلول - وارد شدن - است، چون زن حلال بر رختخواب مرد، و مرد حلال، در رختخواب زن

وارد می‌شود، و هر دو در يك بستر داخل می‌شوند این بود گفتار صاحب مجمع البيان.

و اما جمله (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ) مانند نظیرش که در آیه (۲۲) بود و می‌فرمود (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ) ناظر است به آنچه در بین عرب جاهلیت معمول بوده، هم زن پدر خود را بعد از پدر می‌گرفتند، و هم بین دو خواهر جمع می‌کردند و در این دو مورد می‌فرماید، آنچه در زمان جاهلیت و قبل از نزول این آیات انجام داده‌اید مورد عفو الهی قرار گرفته، و اما اگر فرض کنیم در جاهلیت دو خواهر برای يك مرد نامزد شده باشند، و آن مرد خواسته باشد بعد از نزول این آیه آن دو را به خانه بیاورد، و با آنها عروسی کند جمله مورد بحث این فرض را استثنا نکرده، بلکه آیه شریفه دلالت دارد بر منع از آن، زیرا این جمع عملی بین دو خواهر است، هم چنان که روایات گذشته در تفسیر آیه: (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ ...) نیز بر این منع دلالت دارد، چون در آن روایات دیدیم که رسول خدا ۶ بین زنان و فرزندان شوهر از دنیا رفته آنان جدایی انداخت، با اینکه پسر متوفی زن پدر خود را قبل از نزول این آیه همسر خود کرده بود..

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) این جمله تعلیلی است راجع به استثنا و این از مواردی است که مغفرت به آثار اعمال تعلق گرفته نه به خود اعمالی که گناه و معصیت است.

## صفحه ۸۲ قرآن

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...) کلمه (محصنات) به فتحه صاد اسم مفعول از ماده (ح-ص-ن) از مصدر باب

افعالش احسان است، که به معنای منع است، حصن حصین (دژ محکم) را هم از این جهت حصن گفته‌اند، که مانع از ورود اغیار است، و وقتی می‌گویند: احصنت المرأة معنای آن این است که فلان زن عفت به خرج داد، و ناموس خود را حفظ کرد، و یا این است که از فسق و فجور امتناع ورزید.

و بنا بر این جمله: **(إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)** در این مقام خواهد بود که حکم منعی که در محصنات بود از کنیزان محصنه بردارد، یعنی بفرماید زنانی که ازدواج کرده‌اند، و یا بگو شوهر دارند، ازدواج با آنها حرام است به استثنای کنیزان که در عین اینکه شوهر دارند ازدواج با آنها حلال است به این معنا که صاحب کنیز که او را شوهر داده می‌تواند بین کنیز و شوهرش حائل شود، و در مدت استبرا نگذارد با شوهرش تماس بگیرد، و آن گاه خودش با او همخوابگی نموده، دوباره به شوهرش تحویل دهد، که سنت هم بر این معنا وارد شده است.

**( كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ )** یعنی الزموا حکم کتاب الله ، ملازم حکم خدا شوید، و آن حکمی که خدا بر شما نوشته- و یا بگو واجب کرده را بگیرید .

**( وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكُمْ )** در اینجا اگر خدای تعالی می‌خواست بفرماید: غیر از این شانزده طایفه، هر زنی دیگر برای شما حلال است، نمی‌فرمود (ما وراء) چون کلمه (ما) مربوط به غیر ذوی العقول است.

ساده‌تر بگویم در عرب در مورد اشیا تعبیر به (ما)- (چیز) می‌آورند، و در مورد اشخاص تعبیر به (من- کسی که)، و چون در آیه سخن از اشخاص است نباید می‌فرمود (ما)، از سوی دیگر

نباید می‌فرمود (ذالکم) چون این اسم اشاره مخصوص مذکر است، و سخن در آیه حلال بودن زنان است، نه مردان از اینجا می‌فهمیم که منظور از کلمه (ما) زنان نیستند، بلکه عمل شهوترانی و همخوابگی و امثال اینها است همان عملی که در

آیه (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) مقرر است، و معنای جمله مورد بحث این است که همخوابگی و شهوت رانی با آن شانزده طایفه بر شما حرام شده، و غیر آن مثلا نکاح کردن با غیر این چند طایفه حلال است، با این معنا مساله بدل قرار گرفتن جمله (أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ) از جمله (وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ) نیز کاملا درست می‌شود، لیکن مفسرین در باره جمله مورد بحث تفسیرهای عجیب و غریبی کرده‌اند، مثلا بعضی از آنان گفته‌اند معنای (وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ) این است که غیر خویشاوندان محرماتان هر زنی دیگر برایتان حلال است.

(أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ) این جمله بدل یا عطف بیان از جمله (ما وراء ذلكم) است، می‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره‌گیری از زنان و همخوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: و احل لكم ما وراء ذلكم می‌فهماند و مصادیقی را که شامل می‌شد سه مصداق بود: ۱- نکاح ۲- خریدن کنیز ۳- زنا- سفاح- در جمله مورد بحث منع از سفاح- زنا- را بیان نموده، راه حلال را منحصر به

دو راه کرد، ۱- نکاح ۲- خریدن و اگر بر روی اموال تکیه کرده است، برای این بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی نیست، اگر انسان بخواهد زنی را بطور دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه بدهد، و اگر بخواهد با زنی بطور موقت ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مساله مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد است، و اگر بخواهد از کنیزان استفاده کند، باید قیمتش را بفروشنده بپردازد، گو اینکه در مورد کنیزان مال رکن نیست، زیرا ممکن است کسی کنیز خود را به ما ببخشد، و یا اباحه کند، و لیکن این غالبا به وسیله مال بدست می‌آید پس برگشت معنای آیه به این شد که غیر از آن اصناف نامبرده برای شما حلال است که همخوابگی با زنان و دسترسی با آنان را به وسیله اموال خود برای خود فراهم کنید، و مال خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسیر سفاح و زنا نباید خرج کنید.

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ...) گویا ضمیر در کلمه (به) به چیزی بر می‌گردد که از جمله (وَ أَجَلًا لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ) استفاده می‌شود، و آن عبارت است از رسیدن به کام شهوت، و یا هر تعبیری که این معنا را برساند، در نتیجه کلمه (ما) برای توقیف- و به معنای هر زمانی که- خواهد بود، و جار و مجرور (منهن) متعلق است به جمله (استمتعتم)، و معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید فریضة و وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید.

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ فَإِنْ أُتِيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٥)

(وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ ...) کلمه (طول) به معنای غنی و بی‌نیازی و یا زیادت در قدرت مالی است، و هر دو معنا با آیه شریفه می‌سازد، و مراد از محصنات زنان آزاد است، چون در مقابلش فتيات را آورده، که به معنای کنیزان است، و عین این مقابله شاهد بر آن است که مراد از محصنات زنان عفیف نیست، چون اگر آن بود شامل زنان آزاد و برده هر دو می‌شد، دیگر زنان برده را در مقابلش ذکر نمی‌کرد، و بلکه در مقابل زنان عفیف زنان غیر عفیف را نام می‌برد و نیز منظور از آن، زنان شوهر دار نیست، برای اینکه زنان شوهر دار را نمی‌توان نکاح کرد و نیز منظور زنان گرویده به اسلام نیست و گرنه احتیاج نداشت بفرماید زنان محصنه بلکه همان قید مؤمنات کافی بود زیرا مؤمنات، مسلمات نیز هستند.

و مراد از جمله: **(فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)** کنیزانی است که در دست سایر مؤمنین هستند، نه آنهایی که در دست خود مردی است که می‌خواهد نکاح کند، چون نکاح کردن مرد با کنیز خودش باطل و غیر مشروع است، و اگر کنیزان را به عموم مؤمنین نسبت داده، و به مرد عرب فرموده با کنیز مؤمنین ازدواج کن با اینکه خود آن مرد عذب نیز جزء مؤمنین است، به خاطر اینست که مؤمنین با اتحادی که در دین دارند گویا همه آنان يك شخصند، مصالح و منافعشان یکی است.

**(وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ)** از آنجایی که در جمله قبلی با آوردن قید (المؤمنات) ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجایی که ایمان امری قلبی است لذا کسی نمی‌تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصلا جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید: (خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است) بطور کنایه فهمانده، شما مکلفین مامور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خدا است و بس، بلکه تنها مامورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می‌کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی.

**(فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَدْنَىٰ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ)** مراد از کلمه (محصنات) زنان عقیف است، زیرا زنان شوهردار قابل نکاح کردن نیستند، و مراد از مسافحات معنایی مقابل جمله (متخذات اخدان) است، و کلمه (أخدان) جمع کلمه (خدن) به کسر هـ است، که به معنای دوست است و این کلمه مذکر و مؤنثش و مفرد و جمعش یکسان است، یعنی هم به دوست مذکر خدن گفته می‌شود، و هم به دوست مؤنث هم به جماعت

دوستان خدن گفته می‌شود و هم به يك فرد، و اگر در مورد بحث به صیغه جمع آمده، برای این بود که در دلالت بر کثرت و زیادی تصریح داشته باشد، و بفهماند وقتی کسی به منظور فحشا و زنا کردن دوستی می‌گیرد، به او و به مثل او قناعت نمی‌کند، چون نفس آدمی حریص است، اگر قرار باشد خواست نفس را بر آورد، و آن را اطاعت کند حتما دوستان زیادی برای فحشا می‌گیرد.

**(فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ)** کلمه (احسن) هم به ضمه همزه قرائت شده تا صیغه مجهول باشد، و هم به فتحه همزه تا صیغه معلوم، بنا بر قرائت اول معنایش این می‌شود که هر گاه کنیزان به وسیله شوهران حفظ شوند، و بنا بر قرائت دوم چنین می‌شود: (هر گاه کنیزان با اسلام آوردن خود را حفظ کنند) و این قرائت دوم بهتر است.

و احسان در این آیه اگر به معنای احسان ازدواج باشد جزء شرط قرار دادنش صرفاً برای این بوده که مورد سخن جایی است که قبل از ارتکاب فاحشه ازدواج صورت گرفته، چون مساله شرعی چنین است که کنیز اگر مرتکب فحشا شود، چه شوهر دار باشد و چه نباشد حدش نصف حد زن آزاد است، و احسانش چیزی بر حد او اضافه نمی‌کند.

**(ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ...)** کلمه عنت به معنای جهد و شدت و هلاکت می‌آید، و گویا مراد از آن زنا است، که نتیجه وقوع انسان در مشقت تجرد و شهوت نکاح است، و خود مایه هلاک آدمی است، و چون در زنا هم معنای جهد خوابیده و هم شدت و هم هلاکت، از این جهت آن را عنت خوانده‌اند.

(وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) با مغفرت خود آثار سوئی که فکر زنا کردن در نفس دارد محو می‌سازد، و نفوس متقین از بندگانش را مشمول مغفرت و رحمت خود می‌کند.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٢٦)

(يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ ...)

این آیه در مقام بیان هدفی است که در تشریح احکام نامبرده در آیات سه‌گانه منظور بوده و بیان مصلحت‌هایی است که بر این احکام اگر بدان عمل شود مترتب می‌شود، می‌فرماید: (خدا می‌خواهد برای شما بیان کند)، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آنها است، و چه معارف و حکمت‌هایی در آن نهفته است.

(وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ) یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیا و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای خدا پیش بردند، و در نتیجه سعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند، و بنا بر این معنا مراد از سنت‌های آنان، سنت‌های آنان بطور اجمال است، نه بطور تفصیل.

(وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) این توبه عبارت است از رجوع خدای تعالی به بنده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شریعت تشریح کند، و حقیقت را بیان نماید و به سوی طریق استقامت، هدایتش فرماید، همه اینها از خدای تعالی توبه است، هم چنان که قبول توبه بنده گناه کار و از بین بردن آثار گناهان او نیز توبه است.

وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷)

(وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ ... ) در این آیه مساله توبه تکرار شده، و گویا منظور دلالت بر این معنا بوده که بفهماند جمله (وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا) از سه فقره آیه قبلی، تنها مقابل فقره اخیر قرار دارد، و اگر جمله: (وَ اللَّهُ يُرِيدُ ...) تکرار نمی‌شد، و جمله: (وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ) به آیه قبلی وصل می‌شد، قهرا چنین به نظر می‌رسید که این جمله در مقابل همه فقرات آیه قبلی قرار دارد، و آن وقت معنای آیه به طور قطع لغو می‌شد (توضیح اینکه فقرات آیه قبل عبارت بود از ۱- (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ) ۲- (يَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ) ۳- (وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ)، و اراده آنهایی که پیروی شهوات می‌کنند، نمی‌تواند از بیان خدای تعالی که مضمون فقره اول است جلوگیری و با آن مقابله کند، و همچنین نمی‌تواند با هدایت خدای تعالی که مضمون جمله دوم است مقابله نماید، خدای تعالی برای مسلمانان بیان می‌کند و به سوی سنت‌های گذشتگان هدایت می‌کند، چه آنها بخواهند و چه نخواهند، پس به همین منظور که جمله (وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ ...) به همه فقرات بر نگردد، و تنها به جمله اخیر بر گردد.

جمله (وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ) را تکرار نمود (مترجم).

(يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸))

**(يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)** ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوایی که دائماً بر سر متعلقات خود با انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عز و جل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سوژه شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را بر طرف سازد تجویز کرده فرمود: **(وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ)**، و این ما وراء عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت- متعه- را هم برایشان تجویز و تشریح کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند.

و ظاهر این آیات- به طوری که قابل انکار نیست- آن است که خطاب در آن متوجه به مؤمنین از این امت است، در نتیجه تخفیف نامبرده در این آیه تخفیفی بر خصوص این امت است، و مراد از آن همان معنایی است که ما بیان کردیم.

و بنا بر این اگر این تخفیف را تعلیل فرموده، به اینکه **(خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)**، با اینکه این علت صفتی است که در همه انسانها وجود دارد، هم در این امت و هم در امت‌های گذشته، با اینکه تخفیف مخصوص امت اسلام است، از قبیل ذکر مقتضی عام و سکوت از ذکر عدم مانع است، پس گویا فرموده: ما بر شما امت اسلام تخفیف دادیم، برای اینکه ضعف عمومی در نوع بشر اقتضا داشت تا جایی که موانع جلوگیری نشود ما این تخفیف را بدهیم، لیکن در امت‌های گذشته موانعی پیوسته از فعلیت دادن به این تخفیف جلوگیری می‌کرد و نمی‌گذاشت این رحمت ما در سایر امت‌ها نیز گسترش یابد، تا نوبت رسید به شما و این رحمت ما بر شما امت اسلام گسترش یافت، و آثار آن در شما ظاهر گردید.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹))

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ) معنای کلمه (اکل)- خوردن- معروف است، و آن این است که خوردنی را به وسیله

لقمه گرفتن و جویدن و بلعیدن مثلا داخل جوف کنیم، و چون معنای تسلط و انفاذ در این عمل نهفته است، لذا به این اعتبار کلمه (اکل) را در مواردی که تسلط و انفاذ در کار باشد نیز استعمال می‌شود مثلا می‌گویند: اكلت النار الحطب، (آتش هیزم را خورد) که در این تعبیر، اعدام شدن هیزم به وسیله آتش و سوخته شدنش، تشبیه شده به انفاذ خورنده، غذا را در جوف خود، و نیز می‌گویند: اكل فلان المال (فلانی مال را خورد) که معنایش این است که در آن تصرف کرد، و بر آن مسلط شد، و در این تعبیر عنایت در این است که مهم‌ترین غرض آدمی در هر تصرفی که می‌کند همان خوردن است.

کلمه باطل (هم در عقاید استعمال دارد، و هم اخلاق، و هم اعمال) و در اعمال عبارت است از آن عملی که غرض صحیح و عقلایی در آن نباشد.

و کلمه (تجارت) بطوری که راغب اصفهانی گفته، به معنای تصرف در سرمایه به منظور تحصیل سود است، او اضافه کرده که در لغت عرب جز در این کلمه هیچ کلمه‌ای نیست که در آن حرف تا قبل از حرف جیم قرار گرفته باشد.

(وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ...) ظاهر این جمله نهی از این است که کسی خود را بکشد، و لیکن وقتی در نظر بگیریم که پهلوی جمله (لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم) قرار گرفته که ظاهر آن این است که همه مؤمنین را يك واحد فرض کرده که آن واحد دارای

مالی است، که باید آن را از غیر طریق باطل بخورد، ای بسا که اشاره به این معنا از آن استفاده شود و حتی دلالت کند بر اینکه مراد از کلمه (أنفس) تمامی افراد جامعه دینی باشد، و مانند جمله قبل همه مؤمنین را فرد واحدی فرض کرده باشد، به طوری که جان هر فردی جان سایر افراد است، در نتیجه در مثل چنین مجتمعی نفس و جان يك فرد هم جان خود او است، و هم جان سایر افراد، پس چه خودش را بکشد و چه غیر را، خودش را کشته.

و ای بسا بتوان از ذیل آیه که می‌فرماید **(إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً)** استفاده کرد که مراد از این قتل نفس که از آن نهی کرده معنایی است عمومی‌تر بطوری که هم شامل کشتن غیر شود، و هم شامل انتحار، و هم شامل به خطر انداختن خویش گردد، و خلاصه کاری کند که منجر به کشته شدنش گردد، برای اینکه در ذیل آیه نهی نامبرده را به رحمت خدا تعلیل کرده و فرموده این کار را مکنید زیرا خدا به شما مهربان است، و برای کسی پوشیده نیست که چنین تعلیلی با مطلق بودن معنا سازگارتر است، و بنا بر این تعلیل، آیه شریفه معنایی وسیع پیدا می‌کند، و همین سازگاری، خود مؤید آن است که بگوئیم: جمله: **(إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً)** تعلیلی است برای جمله: **(وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)** به تنهایی.

**وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)**

**(وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا ...)** کلمه عدوان همه رقم تجاوز را شامل می‌شود، چه تجاوز جایز و پسندیده و چه تجاوز ممنوع و مذموم، چون می‌بینیم در قرآن کریم در هر دو معنا استعمال شده، در آیه مورد بحث در تجاوز ممنوع استعمال شده، و در آیه: **(فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ)** که از آن بر می‌آید، در مورد ظالمان عدوان پسندیده است، و در آیه **(وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ)**، نیز به معنای ناپسند آن آمده، پس معلوم می‌شود کلمه عدوان معنایی وسیع‌تر از کلمه ظلم دارد، و اعم از ظلم است.

و ذیل آیه که می‌فرماید:

(وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) خود مؤید این است که مشار الیه به اشاره: (ذَلِكَ) همان نهی از قتل نفس باشد، البته بنا بر این که جمله (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) ناظر باشد به تعلیل نهی از کشتن به تنهایی چون در این صورت بین دو ذیل آیه‌ها مناسبتی کامل برقرار می‌شود، زیرا ظاهر آیه این است که می‌خواهد بفرماید: خدای تعالی شما را تنها از این جهت نهی از قتل کرد که مهربان و رؤوف به شما است، و گرنه می‌توانست نهی نکند، و هر کس مرتکب قتل نفس شد در آتش بسوزاند، و این کار برای او آسان و بدون دشواری است، خوب، با این حال دیگر هیچ عیبی ندارد که تعلیل نامبرده در آیه اول و تهدید در آیه دوم را به مجموع هر دو فقره آیه اول یعنی نهی از اکل مال به باطل و نهی از قتل نفس برگردانیم.

و اگر در جمله: (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) خدای تعالی غایب فرض شده و در جمله:

(فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا) متکلم، این التفات و تغییر سیاق تابع التفاتی است که گفتیم در کلمه (ذَلِكَ) به کار رفته، در آنجا نیز از خطاب به عموم مؤمنین عدول شد و خطاب متوجه شخص رسول خدا ص گردید، که در هر دو خدای تعالی گوینده بود، و ناگهان در جمله: (وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) خدای تعالی غایب فرض شده تا به این وسیله اشاره کند به تعلیلی که گذشت، و بفهماند این کار برای خدای تعالی آسان است، برای همین که او خدا است، جل جلاله.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا  
كَرِيمًا (۳۱)

ترجمه آیه

اگر از گناهان کبیره‌ای که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید، ما از بدیهای شما صرف‌نظر می‌کنیم و به منزلگاهی گرامی داخلتان می‌سازیم (۳۱).

بیان آیه

این آیه بی ارتباط به ما قبلش نیست، چون در آیات قبل نیز سخن از معاصی رفته بود.

**(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)** کلمه (اجتناب) باب افتعال از ماده (ج-ن-ب) است، و کلمه (جنب) به معنای پهلوی آدمی است، که بطور استعاره از آن فعل ساخته‌اند، به این مناسبت که وقتی انسان چیزی را بخواهد و دوست بدارد، با روی خود و با مقادیم بدن رو به آن می‌رود، و اگر چیزی را دوست نداشته باشد، و بلکه از آن متنفر باشد پهلوی خود را رو به آن کرده، و سپس از آن دور می‌شود، پس در حقیقت اجتناب به معنای ترك است.

کلمه نکفر صیغه متکلم مع الغیر مضارع از باب تفعیل است، که از (ك-ف-ر) گرفته شده، و کلمه (کفر) در لغت عرب به معنای پوشاندن است، ولی در قرآن کریم استعمالش در عفو از گناهان شایع شده و کلمه کبایر جمع کبیره است، و در آیه مورد بحث وصفی است که در جای موصوف به کار رفته است.

**(وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا)** کلمه مدخل به ضمه میم و فتحه خا اسم مکان از ماده دخول است، و منظور از این مکان بهشت و یا مقام قرب الهی است، هر چند که برگشت هر دو به يك معنا است.

گفتار در گناهان کبیره و صغیره و معنای تکفیر سیئات در این که آیه شریفه: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ دَرَجَاتٍ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) که جامع بین آن دو به عنوان سیئات نامیده شده.

### [معنای سیئات در عرف قرآن]

حال ببینیم کلمه سیئات در عرف قرآن به چه معنا است، این کلمه که جمعش سیئات می‌آید به طوری که از ماده آن (سین- واو- همزه) و هیات آن بر می‌آید به معنای حادثه و یا عملی است که زشتی و بدی را با خود همراه دارد، و به همین جهت ای بسا که لفظ آن بر امور و مصائبی که آدمی را بد حال می‌کند اطلاق می‌شود.

و این به حسب حقیقت به معنای سابق برگردد، و ای بسا بر خود معصیت نیز اطلاق می‌شود، مانند آیه شریفه زیر که می‌فرماید (و جزاء سيئة سيئة مثلها) (کیفر هر گناهی مصیبتی مثل خود آن است)، و سیئة به معنای معصیت، گاهی بر مطلق گناهان اطلاق می‌شود، چه صغیره و چه کبیره، مانند آیه: (... دلالت است). (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) ، که در این آیه و آیاتی نظیر آن کلمه سیئات بر مطلق گناهان اطلاق شده است.

(و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا  
وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ  
عَلِيمًا (۳۲))

نسبت به آنچه شما ندارید و خدا به دیگران مرحمت فرموده تمنا مکنید،- و نگویید ای کاش من نیز مثل فلان شخص فلان نعمت را می‌داشتم،- زیرا این خدا

است که- به مقتضای حکمتش- بعضی را بر بعضی برتری داده، هر کسی چه مرد و چه زن بهرمندیش از کار و کسبی است که دارد،- اگر درخواستی دارید از خدا بخواهید، فضل او را بخواهید، که او به همه چیز دانا است (۳۲).

**(وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ).**

کلمه (تمنی) که فعل نهی (لا تتمنوا) از آن گرفته شده، به معنای این است که انسان بگوید ای کاش فلان جریان فلان جور پیش می‌آمد، (و یا فلان چیز را می‌داشتم)، و اگر چنین گفتاری را تمنا بنامند ظاهراً از باب نامگذاری و توصیف لفظ به صفت معنا است، چون تمنا و آرزو کار زبان نیست، بلکه کار دل است، دل وقتی به چیزی که آن را دوست می‌دارد ولی دست یافتن به آن را دشوار و یا غیر ممکن می‌بیند، حالت آرزو در آن پیدا می‌شود، حال چه این که صاحب این دل آرزویش را به زبان نیز جاری بکند و یا نکند.

با این بیان گفت که مراد از فضل (برتری) همانطور که گفتیم برتریهایی است که خدا به هر یک از دو طایفه مرد و زن داده، احکامی در خصوص مردان تشریح کرده و احکامی دیگر در خصوص زنان، (آن می‌گوید ای کاش من زن بودم این می‌گوید ای کاش من مرد بودم) چون هر یک از این دو طایفه احکامی بنفع خود دارد، مثلاً سهم الارث مرد بیشتر از سهم الارث زن است، و این برای مردان مزیتی است و در عوض زنان مزیتی دیگر بر مردان دارند و آن این است که خرجشان به عهده خودشان نیست بلکه به عهده مردان است، علاوه بر این که در ازدواج مردان باید پول و مهریه بدهند، و زنان مهریه می‌گیرند.

**(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُمْ، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُنَّ)** راغب اصفهانی یادآور شده که کلمه (اكتساب) در بدست آوردن فایده‌ای استعمال می‌شود که انسان خودش از آن استفاده کند، و معنای کلمه (کسب) از معنای اکتساب عمومی تر است، هم آن را شامل می‌شود و هم آنچه را که برای غیر بدست می‌آورد، بیانی

که ما در باره تمنا مورد بحث داشتیم نتیجه می‌دهد که این جمله همان نهی سابق یعنی نهی از تمنا را بیان می‌کند، و به منزله تعلیلی برای آن است، می‌فرماید: آن چنان آرزو که گفتیم در دل راه مدهید، برای این که هر مزیتی مخصوص صاحب آن مزیت است، اگر مثلاً مرد دارای مزیت ارث دو برابر است، به خاطر نفسیتی است که خاص او است، و خلاصه به خاطر این است که مرد خلق شده، و یا به خاطر اعمالی است که بدن او انجام می‌دهد، مردان اگر می‌توانند مثلاً چهار زن بگیرند، و زنان نمی‌توانند بیش از یک شوهر داشته باشند، برای این است که مردان در مجتمع بشری موقعیتی دارند، که اقتضای چنین مزیتی دارد، و زنان آن موقعیت را ندارند، و اگر در ارث دو برابر زنان ارث می‌برند، باز به همین جهت است، و همچنین زنان اگر نصف سهم مردان ارث می‌برند، در عوض خرج زندگیشان به عهده مردان است، و در امر ازدواج، زنان مخصوص شده‌اند به گرفتن مهر و مردان نباید مهریه بگیرند به خاطر موقعیت خاصی است که زنان دارند.

### [دو فائده‌ای که جمله (وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) افاده می‌کند]

سربسته گفتن این سخن دو فایده داده، اول این که ادب دعا و درخواست بنده از خدای تعالی را به بندگان آموخته چون انسانی که جاهل به خیر و شر واقعی خویش است، اگر بخواهد از پروردگارش که عالم به حقیقت حال او است، و حقیقت حال آنچه برای خلقتش نافع است را می‌داند، و بر هر چیز توانا است، چیزی درخواست کند جا دارد تنها خیر خود را از او بخواهد و انگشت روی مصداق خیر مگذارد، و سخن به درازا نکشاند، و راه رسیدن به آن را معین نکند.

فایده دوم اینکه اشاره کند به اینکه واجب است خواسته آدمی چیزی نباشد که با حکمت الهیه منافات داشته باشد، حکمتی که در تکوین به کار برده، و یا در تشریح، پس باید از آن فضل که به دیگران اختصاص داده، در خواست نکنند چون اگر فرضاً مردان فضلی را که خدا به زنان داده بخواهند، یا زنان فضل مخصوص مردان را بخواهند، و خدای تعالی هم به ایشان بدهد، حکمتش باطل و

احکام و قوانینی که به مقتضای حکمت تشریع فرموده فاسد می‌شود، (دقت فرمایید).

و لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۳۳)

و برای هر انسانی وارثانی قرار دادیم، تا از آنچه پدران و مادران و خویشاوندان به جای می‌گذارند ارث ببرند، و اما افرادی که- وارث و خویشاوند شما نیستند، ولی شما، با آنان دست پیمان ازدواج داده‌اید، باید بهره‌شان را بدهید، که خدا بر همه چیز گواه است (۳۳).

[معنای موالی در (و لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ) ]

کلمه (موالی) جمع کلمه (مولی) است و منظور از مولا ولی و سرپرست آدمی است، گو این که این کلمه در بعضی از مصادیقش بیشتر استعمال شده، و وقتی شنیده می‌شود، بعضی از معانی آن بیشتر و زودتر به ذهن می‌رسد، مثلاً وقتی می‌گویند مولا، فوراً مولای برده و صاحب او به ذهن می‌رسد، چون سرپرستی او بر برده‌اش از مصادیق روشن سرپرستی است، و یا وقتی می‌گویند فلانی مولای فلانی است این معنا به ذهن می‌رسد که او یاور وی است، و یا فلانی مولای فلان آقا است، یعنی پسر عموی او است، چون پسر عمو سزاوارتر است به گرفتن دختر عمو از سایر مردم، و بعید نیست که این کلمه در اصل، مصدر میمی و یا اسم مکان بوده باشد، و به وجهی و مناسبتی از آن اراده شخص دارنده ولایت شده باشد، همانطور که ما امروزه کلمه حکومت و محکمه را اطلاق می‌کنیم، و منظور ما از آن شخص حاکم است.

کلمه (عقد) در مقابل کلمه (حل) است، عقد یعنی گره زدن، و حل یعنی گره گشودن و کلمه (یمین) در مقابل کلمه (یسار) است، یمین یعنی راست و یسار یعنی چپ، ولی کلمه (یمین) هم به دست راست گفته می‌شود، و هم به سوگند، البته معانی دیگر نیز دارد.

و از آنجایی که این آیه شریفه با آیه(وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ ... ) در يك سياق واقع شده، و چون در این آیه سفارش شده که سهم هر صاحب سهمی را بدهید، و فرموده خدای تعالی برای هر انسانی مولا‌هایی نسبت به ترکه وارث او قرار داده، نظیر فرزندان و خویشاوندان خود، این معنا را تایید می‌کند که آیه مورد بحث به ضمیمه آیه قبلی می‌خواهند احکام و اوامری که در آیات ارث و وصیت گذشت خلاصه‌گیری کند، چون در آن آیات جزئیاتی از شرایع آمده بود، هم چنان که قبل از آن آیات نیز اجمالی از شرایع که بعداً شرح داد آورده، فرموده بود ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ...﴾ که این آیه به منزله قاعده‌ای کلی در باب ارث است، و همه جزئیات احکام به آن برگشت می‌کند.

و مقصود از اصناف سه‌گانه‌ای که در آیه شریفه آمده یعنی: ۱- والدان ۲- اقربون ۳- (وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ)، همان اصنافی است که در آیه ارث ذکر شده‌اند، یعنی ۱- فرزندان، ۲- خویشاوندان ۳- زن و شوهر، قهراً طبقه سوم در آیه مورد بحث با زن و شوهر منطبق می‌شود.

(الْكُلُّ جَعَلْنَا مَوَالِي ... ) و در آخر حکم خود (به این که بهره موالی را بدهید) را با جمله (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا) تعلیل کرد.